۲۱۱۲۴
۳ر۴ر۲۹

اولین ازدواج

~~عروسی~~ حسنعلی میرزا فرمانفرما

موکب والا (مقصود فتحعلی شاه است) روز پنجشنبه ۱۵ ربیع الاول سال
[illegible] نهضت فرمود و روز ۱۵ ربیع دوم همین سال وارد دارالخلافه
گردید و در نیمه جمادی الاول این سال دختر بیک [illegible] خان کرد
زعفرانلو حاکم خبوشان خراسان بعقد ازدواج شاهزاده آزاده نواب حسنعلی میرزا
درآوردند و چند روز جشن عیش و کامرانی نشستند و این اولین سور و نخستین
سروری است که در این دولت پایدار زینت بزم روزگار گردید و حضرت
صبا در تهنیت این جشن تهنیتی فرموده است :

امروز که روز جشن و ملک دستور است	گیتی از تهنیت [illegible] معمور است
چشم بد دور از این عیش شهی دور است	تا جهان است جهان را [illegible]
[illegible] مبارک بادا	سور شهزاده ملک شاه مبارک بادا

و در این سال شاهزاده آزاده نواب حسنعلی میرزا با لیاقت کمالات جاری
ولقب فرمانفرمائی سرافراز گردید و [illegible] علی خان نوائی [illegible]
[illegible] که [illegible] و برکت [illegible] دولت بود بوزارت نواب
فرمانفرما [illegible] ۸۰۰ [illegible] گردید. از ۱۸ [illegible]
[illegible] خان برادر میرزا اسدالله خان لشکرنویس باشی در رکاب نواب [illegible]
روانه شیراز شده .

روز شنبه ۱۲ صفر سال ۱۲۵۰ هجری شاه.

ن محمد شاه را در باغ نگارستان طهران تفویض ولایت
عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در این سال خود عزم
اصفهان کرده روز پنجشنبه ۱۹ جمادی الاخر بجهان جاویدان کوچ داد
پس از وفات فتحعلیشاه چنانچه مرکوز خاطرها دیگرگون گشت
بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و گیتی و افسر
همی جستند نخستین شاهزاده حسنعلی میرزای فرمانفرمای فارس
بود که دو روز قبل از وفات فتحعلیشاه بجهت انصراف گرفته
رهسپر شیراز گشت و شاهزاده حسام السلطنه (پسر فتحعلیشاه)
بفرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکنه اراضی
فارس یار و همداستان باشد و روز دیگر عبدالله خان امین الدوله نامور
گشت با هفت هزار سوار و پیاده از دنبال ایشان تیز شتابد که
و شصت هزار تومان منال دیوانی فارس را که در عهده بعضی افتاده با خود
دارد و حال رعیت فارس را باز پرسد و معلوم دارد که منال دیوانی را

عمال اخذ کرده در خزانه نهاده اند یا رعایا از خویش دفع داده اند چون
شاهزاده حسنعلی میرزا تا منزل مهیار رفت و امین الدوله از سعادت
آباد اصفهان که لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب دور شده
در کنار پل خیمه زد شهریار تا خدایگان رخت از این جهان بیرون برد
و چون سالهای دراز رفت که الله‌یار خان آصف الدوله و
محمدحسن خان سپهدار را با امین الدوله کار بر خصومت بود و همداستان
که عداوت خواجه تاشان است خصمی ایشان روز بروز زیادت
گشت از این روی امین الدوله برگرد ایشان نیز لیست و رضا نمیداد
تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت
سلطنت جای کند و از آنسوی چون آصف الدوله و سپهدار نیکو
خاطر امین الدوله را دانسته بودند و بیم داشتند که مبادا در زیر لوای
یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی قصوری
اندارد بعد از وفات فتحعلیشاه دفع امین الدوله را واجب شمردند
و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که در این هنگام بزرگترین شاهزادگان
لشکرگاه بود همداستان شده بسواری علی اکبر تمشیت نعش فتحعلیشاه را

~~سوی او فرستادند و پیام دادند که آنک شاه بشد. از جهان بیرون~~
~~شد و کارها دیگرگون گشت صواب است که زر گنج را تحویل~~
~~کنی تا کار لشکری کنیم و با هر چه پیش آید همدست و همداستان شوند~~

وآقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی‌شاه را بسوی او فرستادند و پیام دادند که آنک شاه بشد. از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت صواب آنست که زر گنج را تحویل کنی تا کار لشکری کنیم و با هر چه پیش آید همدست و همداستان باشیم و خواستند تا اگر امین‌الدوله بکار ایشان فراز نشود او را با خود داشته باز دارند اما چون این پیام با امین‌الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت الحکایت هم دل و همزبان گفتند یک روز پیش گفت که فتحعلی‌شاه ما را با تو همراه کرده و فرمان برداری تو فرمان داد. هم اکنون او را زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو برنداریم امین‌الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد که من در حضرت شهریار سال فراوان بردم در زمان شیخوخت در پایتخت موی سپید شد و قوی ضعیف گشت از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویه عزلت بیرون نخواهم شد تا از این چشم پوشیده. دل دید و این چشمه را

خورشید. انگاریم وآقا علی اکبر را بی‌نیل مرام مراجعت داد عبدالوهاب امین‌الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطری چند بر نگاشت و یکی از ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بسرعت صبا و کتاب شتاب کن و هر چه زودتر شاهزاده حسنعلی میرزا نوشته شو این مکتوب را بدو بسپار. و مکتوب گویی آنکه فتحعلی‌شاه را زمان رسید و سرای دیگر کوچ داد چون این خبر استماع کنی بتوانی طریق مراجعت گزیده برق و باد در این لشکرگاه حاضر باش امروز فرزند اکبر و وارث شهریار تویی و از همه برادران حزم و دانایی بیش داری چون این لشکر تو را ببینند از گرد رکن‌الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و نزدیک تو انجمن شوند پس بازوبند دریای نور و تاج ماه و دیگر امانه سلطنت که از معادل ده کرور زر مسکوک برنا داست با خود داری انگاه ترا باشی برای این سپاه. سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین گنج گران در کف اصفهان جای داریم چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه با اصفهان راه کرده خورد و بزرگ با تیغ و جوشن داگر نیابند با چوبهای دشت از ران اعداد

جنگ کرده بگاه روز برگردد که بیگاه برادرش در اصفهان حاضر رکاب
شود و دارالسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران بی
آنکه پژوهنده شوند او را خواندند. لذا با یک چنین لشکر از کرمان و یزد
برسد و شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه که تا اتفاق لشکر
کلید عراق است او را با خود باصفهان کوچ داده تا لشکر بروجرد و نهاوند
و اصفهان و بختیاری و با راجهری و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر
سازد و دیگر گلهداران را که در بلدان و امصار عراق فرا گذاشته
مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همایون میرزای حاکم نهاوند و دارالسوی
محمدحسین میرزای حاکم کرمانشاهان یکی طریق حضرت تو گیرند خیالی شود
که مردم دارالخلافه طهران از در اضطرار و اضطراب تا باصفهان تو را
پذیره شوند و بی کلفت خاطر بدارالخلافه درآورند مع القصه امین الدوله
از اینگونه سخن فراوان کرد و محسن بیک لیث و بند زبان را بقدم محل
در نوشته در چهار شاهزاده حسنعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را
بداد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسنعلی میرزا از خبر مرگ پدر
با حول شیتن شد خدای باری او را خوی سلطنت همراه بود و آن

جلادت در گوهر بهرام است که تا چندین ترکتاز تواند کرد بهمی پنداشت
که دور از شیراز مردی عرب و مسکین است لاجرم دست زده و بیباک
محسن بیک را نیز برداشت و از چهار شتاب گرفته تا قمشه بتاخت
و از آنجا شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه را وداع گفته او را روانه
بروجرد نمود و خود بطرف شیراز در ترکتاز آمد و بعد از ورود شیراز دقیقی
مسعود تعیین کرده تاج بر سر نهاده و تخت برآمد و نام خویش را نقش
به زر کرد و در نیت بسر باخت و خود را سلطنت بلند آوازه فرمود. برادر
اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون نشیند که شاهنشاه
ایران بجهان جاویدان تحویل داد لشکری از مردم کرمان انبوه کرد
و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده او را مأمور به تسخیر یزد فرمود
و هلاکو میرزا کوچ بر کوچ طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر
ظل السلطان که در این هنگام از قبل برادر خود سیف الدوله میرزا حکومت
یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد این بود تعاقب
و مبارزت با هلاکو میرزا را از طریق حصافت عقل منحرف یافت
لاجرم بی آنکه اسبی بمیدان تازد و رزمی سازد یزد را تسلیم داده
با دو عراده توپ و با نفر سوار که ملازم رکاب داشت طریق

دارالخلافه تهران گرفت اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن پلاکو [illegible] را
خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر بود و بدان اندیشه بود که حسنعلی میرزا
کلیه خزاین و دفاین پیش از خواهد گذاشت و او نیز لشکر کرده سلطنت
برادر را استوار خواهد داشت اما از آنسوی امین الدوله در لشکرگاه خویش
تا جاشکاه. روز دیگر ماند به ارش زاده حسنعلی میرزا خبری رسید و نه
محسن بیک بازاد دانست که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد پس از آنجا
کوچ داده در کنار زاینده رود از پس دیوار باره شهر نزدیک سعادت
آباد سراپرده کرده چون رکن الدوله و شاهزادگان جسته پادشاه را
جای داده و لشکری که با امین الدوله بود اجازت یافته با لشکر رکن الدوله
بپیوست در آن وقت که توپچی و دنبوره‌چی و سوار و پیاده همه آشفته
خاطر و لگدکوب هراسنده بودند و هر کس اگر توانست دست غارت
بدیگری فرا برد علف و آذوقه نیز کمیاب بود میرزا آقاخان
وزیر لشکر بدان تدبیر [illegible] در میان این جماعت نشر [illegible] گشت
که آنمردم شکست لوای پراکنده. خاطرها بدل و همداستان نمود سرداران
که بجسته شاه شد. چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است
و بر نشست اسب طی مسافت می‌کند با الجمله چون در خانه اجلال

محمد شاه. این قصه شرح بیت تکرار نخواهیم پرداخت روز دیگر که
علی‌محسن خان سپهدار تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را
از سعادت آباد کوچ داده از میان دروازه اصفهان با امین الدوله برد
چنانکه مرقوم شد و خود راه دارالخلافه برداشت امین الدوله پردگیان را
برداشته بمیان شهر آورد و در خانه‌های سلطانی جای داده و خود بسرای خویش
فرود شد چون هنگام رحلت پادشاه. شاهزاده سلطان محمد میرزای
حاکم اصفهان با اراضی چهارمحال تاختن کرد و با سپاه خویش بپیوست
چنانکه مذکور شد امین الدوله بعد از ورود باصفهان کس بسوی او فرستاد
که از چه روی بی رد چهارمحال کرده بتوانی برخیز و طریق شهر گیر
و کار شهر را به نظام کن. سلطان محمد میرزا روز [illegible] به سعادت آباد آمد
و از ورود آن لشکر بیمناک بود و با امین الدوله مکتوب کرد که اگر تو با من
از در صدق بودی و مرا با اصفهان [illegible] نیز یک طلب نکردی اینک
شاهزاده سلیمان میرزا را بچه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری
امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من بشرط زناشوئی در سرای
سلیمان میرزا است و در آن وقت که پادشاه از جهان برفت
با دیگر زنها او را در سرای بعمارت بودند اکنون در سرای من از آنجا

آنست که بسیج راه کند و طریق دارالخلافه سپارد. با الجمله عاقبت
امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام الله رقم کرد که هرگزش
از در خیانت بیرون نشود. آنگاه سلطان محمد میرزا بشهر در آمد و امین الدوله
بحضرت او رفته معروض داشت که اکنون اگر خواهی خود درین شهر رتق
و فتق ممکن و مرا بگذار تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی با من
همه روزه بدین حضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم باید که
من گویم بیرون نشوی و هر آنچه حکم کردم حکومت نفرمائی. سلطان
محمد میرزا پیمان نهاد که از سرای درونی کمتر بیرون شود و در هیچ
امر داخل نگردد. آنوقت امین الدوله نزدیک علمای شهر پیام کرد که
سالها در زمان دولت نعمتش روزگار با آسایش برده‌اید و نعمت زیستن
کرده‌اید اگر امروز خویش دستیار شاه حق آن نعمت گذارند و از هواجس نفسانی
مردم شریر و مفسده را حفظ و حراست فرمایند زمانی دیر نپاید که
جان و مال مردم نهب شود. مردم حاجی سید محمد باقر که فحل علمای
ایران بود و خویشاوندان آقا میر محمد مهدی امام جمعه و کاشفان
دیگر علما بعضی از مردم مفسده شریر را که سبب آشوب شهر و غارت

اموال تجار و نهب بزرگان و بانه آوردند با خود داشته در روز دیگر
محمد علیخان اصفهانی با جماعتی از سربازان نزدیک ایشان رفت و آن
اشرار را گرفته نزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند. بفرمود امین الدوله
و فرمان او ایشان را در میدان نقش اصفهان حاضر ساخته بعضی را از
چپ و راست دست و پای قطع کردند. لاجرم آن بلده نظام شد و
حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت. و آنوقت سیف الدوله
سی ساله که از چهار سال بیست باقرخان نظام کرده بود هم در حضرت
داشت و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت تجار که در تکیه لسان
نشیمن داشته دو برادری حاضر حضرت امین الدوله بودند و امین الدوله
نیز همه روزه با حسنعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه میکرد که اگرچه از
کار اصفهان شیراز کردن گسسته بود با این همه ایران پیش
که پیش در دارالخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و کار سلطنت برد
استوار آید با لشکری ساخته بجانب اصفهان تاختن کن بلکه عمه ترا
افتد و آن بعض را یک بدان که در ارک شیراز روز بردن و سکه
و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود. روزگاری دراز بود
که در میان ارک شیراز ترا حصار دهند و بی کلفت حاضر گرفتار کنند

و شاهزاده حسنعلی میرزا کلمات امین الدوله را وقعی نگذاشت و همچنان در
ارک شیراز نشیمن داشت .

پس از آنکه محمدشاه غازی از کار ظل السلطان فارغ گشت آصف الدوله و امیر
حسن خان سالار را روانه خراسان نمود و در دفع حسنعلی میرزای فرمانفرما و
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس تعلل و درنگ جهت
گشت و برادر کهتر خود فیروز میرزا را (پدر فرمانفرمای معاصر و جد دودمان
فیروز ها) را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ
آقاسی معتمدالدوله را طلب فرموده به تسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب
انگریزی معلم توپخانه را با گروهی انبوه از سرباز و سوار ملازم خدمت
او نمود لاجرم معتمدالدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دارالخلافه
تهران بیرون شده میرزا ابوالقاسم همدانی ملقب بذوالریاستین و محمد طاهر خان
قزوینی را که از شناختگان ملازمان رکن الدوله بود نیز با خویشتن کوچ
داده و لنزی صاحب را با شش عراده توپ و جماعتی از لشکریان منقلای
سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود قم
الله وردی میرزا را که بحکم ظل السلطان در آن بلده حکومت
داشت گرفته روانه تهران نمود و حکومت قم را بحاجی امیر اصلانخان

قراگوزلو گذاشته راه کاشان برگرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتمدالدوله
با یک نیمه لشکر از راه اردستان و حدود یزد رسپار شدند و نیم دیگر را
باتفاق لنزی صاحب بجانب اصفهان مأمور ساختند شاهزاده سیف الدوله
که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید (سیف الدوله همان سلطان
محمد میرزا است) پذیره لشکر شد و علف و آذوقه سپاه را بساخت
و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده
حیدرقلی میرزا (پسر ۱۴ فتحعلیشاه) و سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با
لشکری انبوه باهنگ اصفهان بیرون شده اند لاجرم شتاب زده
با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و بطرف فارس رهسپار راه
و همچنان از آنسوی چون این خبر در مملکت فارس منتشر گشت فرمانفرما
برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار تن سوار و نه هزار تن پیاده باستقبال
فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمدشاه تا اصفهان عنان زنان
کوچ دهد و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کند و مرا الهی فرستاد بالجمله
شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز بیرون تاخت و ولایت و
بلده ربنی را درنوشته در منزل موکی آباد که از اراضی قمشه است
سواد سپاه محمدشاه را دیدار کرد لشکرها بهم برآمدند و از دو سوی

رده شد. صف راست کردند لشکری صاحب فرمان داد تا توپ‌ها را
پیش رانده و دهان توپ‌ها را گشاده و سربازان با تفنگ از پس توپ‌ها
ساحه جنگ گشته از گلوله توپ و تفنگ تگرگ مرگ باریده و میدان
حرب از دخان دگرگون خیابان شد که سردار مردم شناخته نبود
شجاع السلطنه که از نوخته شجاعت و جلادت بود چون این بدید
دانست که فارسیان مقاومت مردان عربستان نتوانسته و هم اکنون
هزیمت شوند تیغ برکشیده و از پس آنکه لشکر را تقویت کند چند
کرت تا کنار توپ‌ها تاختن کرد و حمله افکند و هم از آنگونه شرارت
سودی بدست نشد لشکر شیراز را مردی در رنگ نماند به یک بار پشت
با جنگ داده راه فرار پیش داشتند چنانکه شجاع السلطنه از چپ و
راست بتاخت و مردم را جنگ تحریص داد نفعی نبخشاد ناچار خود
نیز طریق فرار برگرفت و از قفای لشکریان برفت و در عرض راه
در میان کوه و دره شیقاقی بدست کرده از تهران باش اقامت کردند
لشکری صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگر باره
نایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و برودت هوا فرار
از حرب گاه ضعف نمود ناچار در این کرت شاهزادگان قدم

اصطبل را استوار کردند و تا فرو شدن آفتاب رزم رانده چون شب
تاریک جهان فرو گرفت و از ذخیره و علوفه نیز بدست نبود لشکری صاحب
با غنیمتی که از ترکمانان بدست کرده بود به عسکرگاه خویش مراجعت کرد
و شاهزادگان این فتح را فوزی بزرگ شمرده باتفاق لشکر فارس شتافته
و تکبیرتا در شیراز عنان باز کشیدند لشکری صاحب از پس این فتح در منزل
آباده بحضرت معتمدالدوله پیوست و معتمدالدوله بی توانی رسیده اما
و مانند سیل بنیان کن از قفای هزیمت شدگان برفت اما لشکر فارس
از آن هول و دهشت که یافته هم در شیراز نتوانسته اقامت کرد و هر کس
وطن خویش گرفت فرمانفرما و شجاع السلطنه ناچار شهر را گذاشته و در قلعه
ارگ متحصن گشته و چون سالار دلان از شهر و ورود معتمدالدوله آگاه
میزبان تعیین کردند و از آنسوی معتمدالدوله دو روز قبل از نوروز به شهر شیراز
در آمده ابواب شهر و باره حصار را بمردم خویش بسپرد و در تسخیر ارگ
تعجیل گرفت چنانکه عنقریب مرقوم شود.
معتمدالدوله بعد از ورود شیراز کس نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه رسول فرستاد
و پیام داد که از این دولا ارگ نشستن و در روی خویش بستن و خود را

بمعالی پادشاه. بنده آواره کردن نتوانید خرد نه نیابند شما را که از حدود
خوزستان تا حدود بلوچستان دست قدرت دراز بود کدام کارساز
گردید که در تنگنای ارگ شیراز درمانده گردید همانا اگر دیر پاید بنده و
درنگ نماید به نیروی گزینش و قوت توپش و گلوله های توپ پاره
گردد این قلعه لخت بود و قبه جلال شما که هرگز گسستی نپذیرد
با خاک یکسان گردد و اگر اجازت رود من یک تنه بحضرت شما آیم
و شما را ارتقای پادشاه. آسوده خاطر کنم فرمانفرما بدین سخن رضا داد و سخن
بر آن نهاد اما از آنسوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آنست
که چون بامداد معتمدالدوله به نیت خاطر بود و با ما سر سخن باز کند به کین
این زشتی که بروی ما آورده او را به یک ضرب تیغ دو نیمه کنم و
چون او از میان برخیزد و سپاهش بی سالار ماند با معدودی بر لشکرش
بتازم و جمله را پراکنده سازم و این توپخانه و آلات حرب و ضرب را
بدست کنم و گمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمدالدوله این لشکر
رده کرده با انجمن شوند و از شهرها برای جنگ اعدای ما پاره باشند
فرمانفرما فرمود این نیک رای است اما باش تا ارزن ابیاری رود ..

قبل از اشارت من بر این کار جسارت مکن سخن بر آن نهادند
و روز دیگر معتمدالدوله با چند تن از شاهزادگان در آمد. بحضرت فرمانفرما شد
و چون نگاهبانان و حاجبان ارگ کار فرمانفرما استوار ندانستند
از در آمدن مردم بیگانه اظهار کراهتی نکردند لاجرم از قفای
یکدیگر جماعتی از سپاهیان بارگاه در رفتند و چون معتمدالدوله با فرمانفرما
آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه باز راند
فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت اشارت نماند و در حال معتمدالدوله
حکم راند که چند تن از سپاهیان ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند
از ایرانی دور و نزدیک بر ایشان عبور کند و گفت من حق نعمت فتحعلیشاه را
فراموش نکنم و اولاد ایشان را زحمت نرسانم لاجرم سلیمان میرزا و
فرزندان فرمانفرما و شجاع السلطنه هر یک بر حسب وابستگی از اهل [illegible] گرفته
و کتابت بصیرت و تعداد قرار کردند آنگاه معتمدالدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه
را با منصورخان سرتیپ فراهانی سپرد تا با فوجی از لشکریان راه
تهران برگرفت چون ایشان را در قریه کهریزک که شش فرسنگ تا تهران
مسافت است فرود کردند بصوابدید و صلاح و اصرار و الحاح

قائم مقام شناسند. غازی حکم داد تا چند تن از مردم در چشم ملعون
محمد قرمان بیگلربیگی دارالخلافه شده بود آنکه سفر کرده شجاع السلطنه
را از پدر و چشم نابینا ساخته و آن واقعه در شب شنبه سیزدهم شهر
ذیحجه الحرام ۱۲۵۱ بود و پس از روز دو شنبه ۱۵ پدر و پسر را
وارد طهران کردند و فرهادمیرزا در خانه منوچهر خان معتمدالدوله منزل دادند
و چون در آن سال مرض وبا طغیان کرد چنانکه هر کرا شود فرهادمیرزا
مرض وبا گرفتار شد میرزا حسین حکیم باشی فتحعلیشاه او را عیادت
کرد و از برای معالجت دوائی که قیمت اندک بود تجویز نمود فرهادمیرزا
گفت مرا دوا حکمی که نه خادمی دارم که بها کند و نه درهمی که بها کنم
میرزا حسین گفت شهزاده فقیر گشته و چون زری لازم باشد خود برات مسعودی
از خزانه مکس [illegible] در زیر بساط گذاشت و برفت مسموع افتاد که دوشی
اسبهای رمه فرهادمیرزا انبار کردند ۱۸۰۰۰ بار هم او را خزانه های
اندوخته و بارهای مرواریدی بود بالجمله در شب پنجشنبه ۲۶ ربیع الاول
سال ۱۲۵۲ بجهان جاوید خرامید.

ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان با قاجار نویان

چون ۶۵۳ سال قمری از هجرت نبوی برگذشت هلاکوخان برادر
منکوقاآن بن تولی بن چنگیزخان سلطنت ایران یافت و آنگاه که
سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد از قبل منکوقاآن
فرمان رفت که از ده نفر لشکر مغول دو نفر لشکر بیرون شده از بهر حراست
وحفظ حدود و ثغور ترک و ترکستان تا کرانه مصر و شام قشلمیشی کنند تا مردی
چند هزار خانوار شمار شده و در آن اراضی جای کردند سرتاق نویان بن
سابانویان بن جلایر بن منزون که تن از نوئینان (نویان
و نوئین لغت ترکی بمعنی شاهزاده و سپهسالار بزرگ) در رکا
ب. هلاکوخان بود و در حضرت او کوچ میداد چون تاریخ هجرت
سال ۶۶۳ برفت هلاکوخان از جهان رخت برکشید و فرزندش
اباقاخان بجای او نشست سرتاق نویان را مورد رأفت و عاطفت
ساخته لقب اتابکی (اتا بمعنی پدر و بزرگ کننده است اتابک
و اتابک مربی اولاد سلاطین را گویند) لقب اتابکی فرزندش ارغون
خان را بدو گذاشت و از آن روز چون تا قزل آغاج ([illegible])

سلطان را بحکومت ایران داد اباقاخان (اباقا بترکی عم را گویند)
نیز بعد از ۱۷ سال پادشاهی روزگاری تباهی گرفت از پس او تکودار اخان
برادرش دو سال و ارغون خان فرزندش ۷ سال و کیخاتوخان
برادر دیگرش سه سال و بایدوخان شش ماه نوبت سلطنت کردند
و در سال ۶۹۴ هجری غازان خان بن ارغون خان در جای پدرش
پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از امراء بزرگ بود
و از بزرگ قاجار نویان که نسب قبیله قاجار بدو پیوسته میشود کمال
رشد و نبوغ داشت غازان خان خرق اتابک پسر را منظور نظر
داشته قاجار نویان را بجای سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق
داشت و اگر در حوزه اقتدار سرتاق بود بدو واگذاشت و از قاجار
نویان فرزندان بسیار بهم رسید و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت
و آن جماعت را بنام جد خود قاجار همی نامیدند و قانون ترکان
از پیشین زمان بر آن بود که چون طایفه ای به جلالت و جلادت
و شجاعت معروف شدندی بسیار از مردمان خود را بدان طایفه
ملحق ساخته بنام ایشان معروف میگشته خاصه که در اولاد
اغوزخان و نسل مغول و تاتار این قصه مرسوم افتاد

بالجمله قبیله قاجار عده ای بزرگی حاصل کردند و بجلادت و شجاعت
معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران فتوری
بهم رسید و حکومت سلطان ابو سعید بن اولجایتو سلطان در سنه
۷۳۶ هجری بپایان رفت سلسله قاجاریه نیز مانند بعضی
خوانین دیگر و ایلات تقاعلی که در حدود شام نشیمن داشتند
پیوستند و آن اراضی را از بهر خود وطن دانستند و چون امیر تیمور
گورکان در سال ۱۲ پادشاهی خود که ۸۰۳ سال از هجرت نبوی
شد. بر شهر بصره و دمشق گرد فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام
که اراضی نگهداشت کوچ داده بایران آیند و از ایران ترکستان
که وطن اصلی ایشان است نشیمن جویند لاجرم آن جماعت
بار بربسته بحدود ایران و ایران زمین آمدند و نیز راه ترکستان
پیش گرفته و گروهی خاصه مردم قاجار در اذربایجان و حدود گنجه
و ایروان رحل اقامت افکندند و چون دولت گورکانیه ضعیف
شد حسن بیک بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین آق قویونلو
باشد و نسب قاجار رسانیده در سال ۸۷۱ هجری نوبت سلطنت گرفت

و ۴۳ سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانچه نام بزرگ ایران مردم
کرد. اگر کردیم قصه ایشان را در جای خود شرح خواهیم داد. مع القصه
چون ۹۹۵ سال از هجرت بگذشت، شاه عباس ماضی بر تخت ملکی
جای گرفت فرمان داد که قبیله قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال
رجال ایشان را که بشجاعت و جلادت از دیگران بزیادت بودند
ببرد در اراضی استراباد در قلعه مبارک آباد که در کنار گرگان دار السکنات
بازداشت. ایران بر جای کند و ایشان در مبارک آباد چنانکه بکوی قرار
قلعه شام گرفته ملقب به قاجار یاری شدند و آن گروه که به فرود
قلعه بودند اشاق باش نام یافتند اما جمعه دیگر را ببرد تا در مرو شاهجهان
منزل ساخته و قرار داد. چنانکه ایران حکومت آن بود که نواحی استراباد و مازندران
آرامگاه و باز ترکمانان محفوظ باشد و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک
محروس باشد و نیز در ضمیر داشت که از بیت سلطنت برنیاید که مردم
قاجار بدان شجاعت و جلادت که ایشان راست در یک جای انجمن
باشند لاجرم ایشان را متفرق و متشتت ساخت. بالجمله قبیله
قاجار که از دور باستراباد پیوسته و ترکمانان هم داده داستان شجاعت و

مهارت را افروخته داشتند و پدران فتحعلیخان قوانلو بودند. تا در آن قبیله
و سیدان ... بودند لکن یکوقت با سلاطین صفویه ساز مخالفت آغاز
نکردند. و بدست فرمانگذاری قاجار فتحعلیخان بسته
و پدر فتحعلیخان پسر شاه قلیخان بن مهدیخان بن ولیخان بن
محمد قلیخان است. فتحعلیخان بعد از پدر که در رشته ... بسته در فنون
فروسیت و فراست و تدبیر یگانه گشت و بعضی از ایشان در قلعه مبارک آباد نشیمن
کرده در قبایل قاجار فرمانگذار بود. چون آیات جهانگیری و ملک
ستانی در ناصیه او مشاهده ... حکام مازندران را از روی بیم و
بیمی در دل افتاد و حکومت او در آن اراضی در خاطر ... چنانکه
لاجرم محمدخان ترکمان قزوینی که آنوقت حکومت استراباد داشت
باغوای میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و دبیر بود قلع و قمع فتحعلیخان را در
خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در آن کید و کین با خود
همدست و همداستان ساخت و در نهان تجهیز لشکر کرده نیم شبی
بر قلعه مبارک آباد تاختن کرده فتحعلیخان را با برادرانش دستگیر نمود

برشتن را در زندان بازداشت. فتحعلیخان فرقش بیست کرده از زندان
براه در گشت و بتقابل لوت بیست از این او جنبی از قاجار اشاق
باش بیعت شد. برادران او فضلعلی بیک و ... علی بیک از کسی برادرزاده
معزول ساخته داریم اکنه فتحعلیخان از شهر خود کوتاهی گریختند از خطا و
جرات قلعه مبارک آباد بر حضرت حمله نمودند و اصلمش خان قاجار را
بر دروازه جدا گناه ساخته ۱۱ از آنجائی چون فتحعلیخان خبر جلی برادران
بسته در خان، اصلمش خان بیان گشت و در اقتضا ... و مسلک
مردم بیعت و اصلمش خان را در قلعه مبارک آباد بر شه

وقایع بعد: کشتن محمدخان و میرزا احمد قزوینی

جمع شدن طایفه قاجار در زیر لوای او و عزیمت تسخیر بهبهان
اطلاع از قلعه یاغی شدن محمدحسین خان و فضلعلی بیک و محمد تقی
بیک و جنگ با دیگر امیران قاجار و مراجعت به استرآباد و دعوت افغانها
به ضیافت و ... کردن از آنها ... محمدحسین خان که در گلی حاضر
شده و فرار کرده بود. در ۱۱۲۵ هجری با برادر لوله لو امیران
قاجار برای مقابله با افغان که شهر اصفهان را محاصره داشتند

به کمک شاه سلطان حسین شتافت. تفنن در زمان شاه سلطان حسین
در نتیجه گیجی فتحعلیخان و عزیمت از اصفهان و در نتیجه در ۲۶ شوال ۱۱۳۵
هجری اصفهان بدست افغان افتاد.
هجوم افغان به اراضی ری و استغاثت اهالی ری از فتحعلیخان و تقاضا به
او، افغان را از آنجا ابعاد و ... . اعدام شاه طهماسب از او زنجان
کارهای درخشان فتحعلیخان به نزد او و کمک او در بارگاه دستگاه
سلطنت او شدن و آوردن او به استرآباد و ... سپاه و عزیمت به خراسان
و در ایام محاصره مشهد مقدس روز شنبه ۱۴ صفر ۱۱۳۹ به اغوای
نادرشاه کشته شد.

محمد حسن خان

محمدحسن خان پسر فتحعلی خان است. چون که پدر کشته و موقع رسید انار باغات
اردوی طهماسب گشت. نادرشاه چون که فهمید او را دنبالت در پیچ
وقایع او نتیجه گشت محمدحسن خان نیز [illegible] خاطر او را مکشوف داشته راه
دشت گرفت و در میان ترکمانان [illegible] باخت. [illegible] برگشت که
از ترکمانان سپاهی تکاملم حضرت [illegible] شهر استرآباد [illegible] از دوران

شهر را فرو گرفت. محمد زمان بیک که در آن وقت حکومت استراباد داشت
فرار کرده در کنار اترک، گلبودی خان که سردار نادرشاه بود پیوسته شده و او را
با لشکری خونخوار جنبش داده. کنار گرگان آورد و محمد حسن خان جنگ آورد
پذیره شده دو برابر او صف راست کرد و چون آتش خشمگین حمله برد و
و گلبودی خان را شکست. محمد زمان بیک دیگر باره از آن جا فرار کرده در قریه
کرگ در دره دیگه نادرشاه. از روی حال بازپرسیده درگاه آمد و صورت حال را
بازنمود نادرشاه. محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را
تواند ساخته کرد فرا داد تا با سرعت برق و باد شتافته کنار استراباد آمد
و در آن شهر غله یافت و از دولتخواهان محمد حسن خان برگرا بدست کرد
سر برگرفت و از سرهای ایشان منارها برافراخت و دیگر باره محمد حسن خان
ناچار شده بطرف رشت رفت و در میان جنگل درازتکی جای کرد. نادرشاه
بقبایل ترکمان منشوری کرد که محمد حسن خان را دست بسته بدرگاه فرستند
و اگرنه منتظر آتش غضب و شورت کنت نادرشاه باشند. بزرگان ترکمان
انجمن شده نقشه دارانه دیگه و اجب افتاد با محمد حسن خان را
بدرگاه باید فرستادن. پیرو دستخط نادرشاه با هر دو تکلیف که صاحب وثاقه
قبیله برد ناچار. در سخن رضا داد. زن او که نگاهی لشکر داشت

محمد حسن خان را در سرای خویش نهان کرد و بپای آن انجمن آمد و گفت ای
بزرگان قبایل ترکمان سخن بر آن نهاده که بستن محمد حسن خان را دست بسته
بهشتگاه فرستید. این گفت و شعر برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم
اکنون در سایه این شعر بنشینید و پاسخ نادرشاه را بر آن گذارید. ترکمانان
از گفتار او سرشار شده و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خان را از میان خود
بسلامت کوچ دهند و در حضرت نادرشاه معروض دارند که ما را از او خبری
نباشد. لاجرم محمد حسن خان با دو سه اسب و یکی غلام و یک کاسه ناز
از میان ترکمانان بیرون شده و راه دشت برگرفته شتافتی تبعه روی نتافت
و در میان آن بیابان به بیابان کته بان علم برکت و خورش ایشان
همه از جنه مرغان بود که به شکاری آن باز اختیار می‌کرد (جمع کرده)
چون روزگاری بسر برده از پی آن باز بیابد و روزی دیگر ناچار
یکی از اسبان را ذبح کرده و روزی چند بخوردند. چون از ذبح روی هیچ
با لب تشنه اسب دیگر را نیز کشته و آنگاه. چون نان و جیران باره نیاز
دو روز با قاق غلام نیم جان محمد حسن خان پیاده دگر شده کاهل و راهی
پیاده رهوده بلد گشت. در این هنگام هم خدا که آتش برای داشت
بانگ شمر تکاوران احضا فرمود و در عجب شده که در این بیابان

اندوخته توران از خزانه در بسته با زحمت زیاد به خراسانت و با انبوه
سپاه تیغ برگرفت و برکشید تا اگر مردم استرآباد باشند مخالف دهد
چون برادر خویشتن نورالله کرد برادران او را که دور دعوا کرده و کار
او تاخته و او را شناخته لیکن حال او را مخفی کرد. نخستین بدواری خوردنی
در گلویش فرو داده تا نوبت آمد اکنون. گفته شاهرخی که پادشاه از جهان
رخت بربست و ایشی بیش از آنکه تا برگشت و او را بیابان جستجو آورده
لشکری فراهم ساخته تا دیگر باره به استرآباد تاخته آن بلد را تسخیر
فرمود و آن نگاه ۱۱۶۰ سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصه
محمد حسن خان را هر روز عدت و شوکت برافزون گشت تا آنگاه.
که کریم خان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابوتراب دختر زاده
شاه سلطان حسین را شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خوانده و به لشکری
انبوه در سنه ۱۱۶۵ هجری جنگ محمد حسن خان را ساخته شد. با اراضی
استرآباد تاخت و در اطراف آن بلد لشکرگاه کرد و چهل روز آن شهر را
محاصره داشت و لاون سوی محمد حسن شاه. برادر لشکری از شهر بیرون
فرستاده با او رزم بجه آورده و از طرف دیگر فرمان کرد تا ترکمانان
اطراف لشکرگاه او را فرو گرفته و از دور و نزدیک ایشان را

آسیب دادند چنانکه کریم خان محاصره افتاد و در لشکرگاه.
او قحط و غلا پدید آمد و کرمان و کاظم الدین خان زند که
از اکابر ایل او بود مقتول شدند و شاه اسمعیل چون کیفیت را
دگرگون و کار را دیگرگون یافت از لشکرگاه. کریم خان
فرار کرده به پای حصار استرآباد آمد و با از محمد حسن شاه حجت
ازای حاجت که کریم خان گفت شاه اگر نمک بحرام نگرفت
بالجمله چون کار بدینگونه رفت کریم خان ناچار اموال و اثقال
خویش را گذاشته از تل نعل شکن راه فرار پیش گرفت مردان
قاجار اموال او را غنیمت برگرفته و از دنبال او در رفته و بسیار
کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند
و محمد حسن خان اسرا را از ترکمانان خریده و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را بدست
لطف اشرف کوچ داد جمعی از مردم مازندران که با کریم خان زند
از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفته لاجرم شیخ علی خان که از مردم
ساری بود با اتفاق شیخ علیخان لارکانی لشکری ساز داده در
تکیه سنگی شهر بارفروش در برابر محمد حسن شاه صف برزدند و
جنگ در انداخته نخست شیخ علیخان گلوله خورده جراحت یافته

گرفتار شد و لشکرش پراکنده شدند. پس محمدحسن خان امر نمود تا
حطب بر زبر هم نهاده برافروختند و مقیم خان را بسوختند. آنگاه
آقا حسین رفیع و حاجی فتح‌علی مشهدی کاری را ماخوذ داشته بعد از مصادره
بیست هزار تومان به قربان مسمول ساخت و بر کلیت مازندران
نافذ فرمان گشت. اولین این واقعه در سنه ۱۱۶۸ هجری احمد
شاه افغان بعد از استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات
ارض اقدس را مسخر داشته بود. رشید خان افغان را با پانزده هزار
سوار جرار مامور به تسخیر استرآباد فرمود. ابراهیم خان و عباسقلی خان
قاجار و عیسی خان کرد و سلیمان خان تکلیچی با جمعی دیگر از
بزرگان خراسان که از تاخت و تاز افغانان در زحمت بودند
و قوت مقاومت نداشتند از بلاد خویش بیرون شده به درگاه
محمدحسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکش لایق گذرانیدند
که از جمله آن اشیاء دو قطعه الماس بود یکی بنام دریای نور و آن
بمیزان ۸ مثقال بود و آن دیگر تاج ماه نام داشت و در وزن
پنج مثقال بود. لاجرم محمدحسن شاه اشیاء را پذیرفت

مقام نهاد و قبول نمود و عالیشان خلعت فرمود و در سلک
مقربان درگاه و مقربان منسلک داشت. آنگاه محمدولی خان
قاجار و نوخاری‌ها را باتفاق حسین خان برادرش به دفع افغانان
نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزموده کوچ
داده در سبزوار با افغانان کارزار کردند و خان افغان را
شکست و هزیمت دادند که تا مشهد مقدس عنان نتوانسته کشید
و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند. محمدحسن شاه از پس این فتح
لشکر براند و قزوین و گیلان را مفتوح ساخته باز تاخت و به
تأنی رهسپار عراق شد. سرداران کریم خان زند مدافعت
را کمر بستند و روی در آوردند و در حمله نخستین از پای بر نشسته در آن
رزمگاه. محمدخان بیگلربیگی با ۱۷ تن دیگر از بزرگان قبیله زند
اسیر و دستگیر گشتند. محمدحسن خان این جمله را باسترآباد فرستاده
بازداشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد. کریم خان
چون این بدانست سپاهی گران گرد کرده بدره

جنگ شد و در کلون آباد که ۴ فرسنگی اصفهان است
میدان مقاتلت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده در هم
افتادند و از یکدیگر بسی کشته و خسته. هم در پایان لشکر
زند شکسته شد و قاجار بر کریم خان اموال و اثقال خویش را غنیمت
مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت پس شهر اصفهان
و نواحی آن در حوزه دولت قاجار و ضمیمه مملکت شد. چون مملکت عراق را
از دشمن بپرداخت و کار خود ساخت در ۱۱۶۹ هجری با لشکری انبوه
آهنگ مملکت آذربایجان کرد آزاد خان افغان که آن هنگام در آن
اراضی فرمانگذار بود عرض سپاه داده با یک هزار مرد در پیش [illegible]
اروی در برابر محمد حسن خان صف بزد هر دو لشکر دست بآلات حرب
و ضرب برده با هم در آمیختند و خون یکدیگر بریختند محمد حسن خان. کوت
احتیاط بپوشید و کفت کوشش چند انکه لشکر دشمن خسته و کشته
هدف دمار و تیغ شدند آزاد خان چون کار را بدانگونه دید چاره
جز تن از مردم خود دور کرد. بیرون تاخته راه فرار برگرفت و از ایران
جنگ دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید لاجرم وداع ملک و مال گفته
باراضی تفلیس شتافت اموال و اثقال او نهب ابطال گشت و لشکر او در ظل

لوای محمد حسن خان. در آمدند و خانش بهرام جهات پراکنده آزاد خان را
نیز گزیده کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و قلعه ارومی را ساخت و آن بلدان
و اراضی را عرصه نهب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز
مراجعت کرد و آن هنگام ۱۱۷۰ سال از هجرت نبوی رفته بود که
آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد
خود آقا محمد خان را که در آن وقت ۱۸ ساله بود فرمانگذاری آن
مملکت گذاشت و خود از آنجا لشکر مازندران را در ضمیر گرفته لوای مراجعت
برافراشت و در هیچ منزل درنگ روا ندید همچنان شتاب زده تا
به ارالوس کاشان آمد شیخعلی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن خان.
از جانب کریم خان حکومت اصفهان استقرار داشت چون دانست که
آن لشکر جرار بسی دنباله و کوه و رودخانه درمیان نشسته بلا انکه پای از
سرانه بر خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن خان. با بنه و هزار
مرد سوار و پیاده به ماتی و طاقتی باصفهان در آمد و چون در شهر
اصفهان ملای علاءالدین [illegible] محیط استقلال داشت و [illegible] فراوان
[illegible] نموده روانه [illegible] فرمان داد تا از عراق [illegible] و دیگر جوب

حمل داده به صفهان آوردند خبر آنکه در جمیع مزارع اصفهان را وبا
گرد و بها، از خوبی داد بی بهاک در سنه ۱۱۷۲ از اصفهان بسوی
شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه گران لیکن و خیمه زمین را از هم بوردند.
درنگ فرستی شهر شیراز لشکرگاه کرد. کریم خان زند ابواب حصار را
مسدود ساخته متحصن شد بزرگان پارس چون غلبه محمدحسن شاه را
تفرس کردند از رکاب حضرت او شتافته از جمله نصیرخان لاری
با ۶۰۰۰ مرد تفنگچی حاضر درگاه شده در لشکرگاه بپیوست با الجمله چون روز
کریم خان زند از سپاهی کاهش نحط و حرکات حدود رنج پیرد و در این
وقت سبب آن قحط و غله که در سپاه اصفهان و پارس استیلا یافت
در لشکر محمدحسن شاه نیز کار بصعوبت برفت و لشکریان از رنج
و تعب بتنگ آمده هم آن بود که مردمان تفرق و تشتت
کردند و چنان افتاد که در این تنگی افغانان را وحشتی در خاطر نشست
و دهشتی در ضمیر گرفت و آزاد خان و فتحعلی خان نیمه شبی سوار شده بسوی
شیراز شتاب کردند و با کریم خان زند پیوسته شدند دیگر قبایل
لشکر چون این بدیدند در کار خان پاکستان لشکری عظیم

افتاد و از سوی دیگر سپاه قحط و غلا و نه یک سال درنگ از برای کس نمانده
به یک باره آن لشکر انبوه از هم گسسته شد و هر جمله طریق وطن خویش
پیش گرفت چون محمدحسن شاه این اراده خویش بیرون شد جز
جماعتی اندک کسانی نبود از غایت غیرت و حمیت خواستند تا با آن
قلیل مردان قاجار که باقی بودند و تفنگچیان نصیرخان لاری ثابت
قدم ورزیده زنگ الفت شسته و شکاچی باز برآرند و محمدولیخان قاجار دولو
از در خیرخواهی بیرون شد در حرکت آن حضرت الحاح نمود و معروض
داشت که اینک کریم خان و مردان زند که از هم گریختند نهرها در تنگنای
این حصار به همه لشکران کارزار و دلیران گرو داده آن جیش لشکری را
باعث آن اینک در برابر شدن و رزم دادن از طریقت حزم بعید است
و خود برفت و اسب بادپا را حاضر ساخته رکاب گرفت محمدحسن شاه.
چون نیک نگریست جای زیست نبود ناچار دل بر کوچ دادن نهاد
لکن نخستین اسب خاص خود را که قراقوزی نام داشت پی نمود
حاضر کردند و زن برنهادند و دو جرگی که از اصفهان از سنگ جواری

درآورده ملزم حرکت ناچار نمود تا برگشت و بعضی از خوانین همه
برساحت رزن لیت. آنگاه گفت کس بدین آب تواند دست یافت
همه جا برکنار راهی که کسی نتواند گرفت لیس شتاب زده
تا اصفهان عنان بازکشید و در راه خویشتن را شکست داد که من بعد
از قفا در رسیم آن دم که برگشت و با سرعت هرچه تمامتر شتاب کرد
و همه جا از کنار شارع طی مسافت نمود تا به اصفهان که خبر رسیده
زمان جاری بود در افتاد از قفا در آن وقت شکست از علامات محمد حسن شاه،
لذا مازندران نیز از مسافت دور آن خانه حشم او زیرا که رفت
که بر قراچوتهی برآمده لشکر او شتاب نمودند چون برق جهنده.
از پیش روی برآمده عنان گرفت و گفت آب محمد حسن شاه.
از کجا به دست کردی و کجا مشتوی حرکت حال را باز راند لاجرم چون
غلام را بخش کشیدند او را برداشته کار بدرآورد و با همراهی خود جای داد
و دیت قراچوتهی را برداشته بدین محمد حسن شاه بستود و در سیمه
آن را دیگر باره محمد حسن شاه نخواند تا برگشت و طی طریق کرده
اصفهان آمد و در آن هنگام روز سوم کشته شدن و برگشتن از ظاهر

شیراز بود هم در اصفهان درنگ نکرده بامان سرعت طریق مازندران
گرفت و این خبر درست شد که قراچوتهی در تعقیب حق مازندران
شد خارا شکاف برگ شکوفت و مانند رصد مهمل نکرد اکنون
بر سر تخت روم مجد و لشکریان قاجار آنجا به و لشکریان قاجار را برگشتانه
ورا. اصفهان را بخش داد اما از آن سوی حسین خان دولوی قاجار
و خانواری هایی که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت چون پراکندگی
لشکر بادشاه را احساس نمود بعزم طریق مازندران برگرفت تا سیاست
ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه. مازندران را فرو گرد
صفر عثمان قوانلو این شغل را داشته محمدخان قوانلو عموزاده
محمد حسن خان را که از قبل او والی مازندران بود به دست بیرون آمدن کرد
که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد لاجرم چون محمد حسن خان
از شیراز طاهر بلده اصفهان رسید در آنجا کوشکانه فرود شد و
اندیشه حسین خان دولو را باز دانست مجال مسافت که در
اصفهان درنگ کند و لشکری از شهر جنگ کریم خان تجربه فرداد
بی توانی برگشت و با سرعت برق و باد بسوی مازندران شتافت

اما از آنسوی چون مکتوب صفر علیخان به محمدخان رسید و دانست که
حسین‌خان دولو همی در سر تصمیم کرد که جماعت افغان را که محمدحسن
شاه از استرآباد کوچ داده در مازندران نشیمن فرموده عداوت
نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم
پیش از آنکه این خبر پراکنده بود نشیلاق از بزرگان افغان را بهر اوز
خلوت و نهانی در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل
و زنجیر کشیدند. در حین خانه بر داشتند افغان چون این بشنیدند به اندک جای
انجمن شده گرد خود لشکری کردند محمدخان چون خبر طغیان ایشان را
بشنید از صفاهان هوکلی را با تماتن از سران افغان سر برگرفت و با
اتصال رجال خود بر سر افغان تاختن برد و با آن جماعت رزم داده
غلبه یافت بعضی را عرصه شمشیر و برخی را دستگیر فرمود اما از آنسوی حسین‌خان
که با افغان مواضعه داشت چون خبر بدو رسید امر و رجال ایشان را
بار دانست فسخ عزیمت از لشکر مازندران داده اراضی بارفروش جریب و فولاد
محله را در نوشته به استرآباد آمد و آن بلده را مفتوح ساخته با سواره نشست
اما محمدخان بعد از تاختن با افغان شهر از سواره پیاده اما دیگر به
ضبط موکب شهریاری همی بود در آن وقت محمدحسن شاه با خیمه از علی‌آباد

نزول فرمود و محمدخان پذیره شد. در علی‌آباد به درگاه پادشاه
پیوست. آنگاه محمدحسن شاه از علی‌آباد کوچ داده شهر ساری در راه ورود
خیمه زد و آنجا به پای برده لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استرآباد فرمود
حسین‌خان دولو دانست که رزم او را پای نیارد خویشاوندان
و برادران خود را برداشته به افغان گریخت و با ابراهیم خان لعاری
که در دامغان بود به استان شد محمدحسن شاه از دنبال او باز آباد
درآمد و از آنجا با لشکر گران بیرون تاخته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد
و حسین‌خان در کنار کاخ افتاد و در آن هنگام خبر رسید که شیخ علیخان
زند با بسیاری کار از برده اراضی فیروزکوه را محل رجال فرموده محمدحسن
شاه تصمیم کرد که با داستحسن خان آهنگ مازندران کند و محمدخان را
قوت حکم او نباشد لاجرم دست از دامغان بازداشته عنان
عزیمت به طرف ساری گذاشت بسیاری که ملازم رکاب بودند از
کثرت رنج و تاب خسته خاطر شده بسیاری از راه و بیراه اللت
لشکرگاه پیمودند در ورود ساری ترکمانانی که ملازم حضرت
بودند نیز سر از ربقه اطاعت برتافته دست به غارت گشادند
و بار خانه شاهنشه محمدحسن شاه با چادر و چاقچی از اشاق بش

و گروهی از غلامان خاصه را باسترآباد برفرستد و یحیی خان بی مانعی
بجانب ساری تاخته آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان دولو نیز
از دامغان سفر کرده در ساری با او پیوست اما محمدحسن شاه دیگر باره در
استرآباد سپاه لشکر کرده بطرف اشرف تاخت و در آنجا لشکری گرد آورده
آماده جنگ گشت و یحیی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف
برزد و روزی چند از هر دو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت
و مردان کارزار طریق مبارزت و مناجزت می سپردند یحیی خان
چون در آن سودا سودی گمان نداشت خیال جواب لشکر کرد که فتح
استرآباد کند تا محمدحسن خان را در مازندران امن و نشیمنی نماند
لیکن محاسبت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان طریق استرآباد
پیش گرفت محمدحسن شاه چون این بشنید لشکر را گذاشته از راه جنگلها
رهسپار گشت و در اراضی کلباد بن عسکر زاده از غفلت سنگ یافت
ماند در این هنگام از هر دو لشکر جماعتی از پی آذوقه و علف بیرون
شده بودند با هم برخوردند با جار در هم افتادند آنگاه هنگ دلیر
مردان جنگ بالا گرفت و هر دو لشکر از آن گیر و دار خبر شده و
گروه گروه از سواره و پیاده بجانب مردم خود بیرون شدند عاقبت

کار به کارزار کشید و لشکریان از دو سوی دست به آلات حرب کردند
در آن کار رخنه‌ای بزرگ افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از ایشان جنگ
محمدحسن شاه باسترآباد آمد و یحیی خان از کلباد توجه اشرف گشت
اما محمدحسن شاه بعد از ورود باسترآباد کس بخراسان فرستاده ولیخان و حسین خان
کرد شادلو را طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت وی حاضر شدند
و نیز علیخان شامبیاتی را که بهت قجاق گریخته بود نیز بخواند
و مورد اشفاق و الطاف ساخت و لیکن قرار دیگر آن بود که محمدولیخان
دولو که مقرب درگاه محمدحسن شاه بود هر روز او را گفت و از کمال درپیشیافته
بیست گرگ و دیگر از کینه‌جویان استرآبادی و جماعت کرایلی و حاجی لر
و گنشر و کرد و دیگر قبایل نعمت هست هزار تن مرد جنگی فراهم
کرد این هنگام نخستین به دفع یاغیان پرداخت لیکن محمدولیخان و برادران
او و بنی اعمام حسین خان دولو را در مجلس مشاورت طلب کرد و نیز علی
خان را فرمود که چون بن از مجلس شاور... کار چشم نکن ... محمدولیخان را
مقتول سازد مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمدحسن شاه بهانه ساز
کرده از مجلس بیرون شد نیز علیخان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته درآمده
و محمدولیخان و حاجیخان و جمعی از ایلیان کیارهای بی‌را مقتول ساخته

چون این کار پرداخته شد ، احمد ، برادر لوار داد . خیمه بیرون زد
و در بیرون اشرف رزم شیخعلی خان را ساخته شد و از آن سوی شیخعلی خان
نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان قرق تلاقی فرقین گشت
و کار جنگ بالا گرفت چند ارکی و دلیر بسیار جانبازی کردند خراسانیان نخستین
شکسته و یکباره نشان برتافته را . خراسان پس گرفته محمدحسن شاه . لیکن
دیگر ، پیادگان با تهمه مردانه رزم داد و پیادگان را نیز چون
پی کانه با جادران گرداب [illegible] روی برتافت و لرزاند . چادران طی
مسافت نکرد لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند در میان
راه شکسته شیرازه وانهمی نیز از انجام ولایت [illegible] رفت
شدگان سپرد بود محمدحسن شاه را در کنار راه ساحلی به لطف آن
که از کنار بساده بود با [illegible] خود پرسی [illegible] رانده ناگاه . قوام
اسب با دیای در آن عرصه بوحل در رفت و هم در آن وقت سبزعلی نام
کرد که از لشکریان علیخان او روی برتافته به شیخعلی خان پیوسته بود با تفاق
محمدع آقای دولو برادر حسین خان با ده سوار دیگر رسیده در لجنت را
گرفتار و چل ده چشم [illegible] کشته به کرد . [illegible] و
سر و جهه بزدند و [illegible] چون محمدخان

و اینو در استرآباد اجتماع این خبر کرد جای درنگ ندید در رکاب آقا محمد شاه
به فرزند اکبر محمدحسن شاه ، برد حسینقلی خان و دیگر فرزندان پادشاه . [illegible]
استرآباد بیرون شد و به آن سوی گرگان کوچ داد و [illegible]
در سال ۱۱۷۱ [illegible] سلطنت محمدحسن شاه . ۹ سال بود
۱۱ از آن سوی سر محمدحسن شاه را برداشته نزد کریم خان زند آورده و چکه
کریم خان در شهر تهران در میان دارالاماره خویش بر مسند سلطنت جای
داشت یکی از مردم قاجاران سر را در کلاهی نهاد . [illegible] بارگاه
شتاب آورد کریم خان گفت هان چیست در این کلاه . گفت سر محمدحسن
کریم خان چون این بشنید از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد
از مسند روی کاخ بزیر آمد و آن سر را از کلاه برآورده با دست خویش از آب
بشست و موی از آب شسته زرد و گلاب افشانده و [illegible] بزرگواری
نمود روز دیگر در [illegible] جهانداری [illegible] تشییع و نماز
و جمع بزرگان حضرت والای درگاه را همراه نمود در حضرت شاهزاده
عبدالعظیم [illegible] سلاطین بزرگش [illegible] گویند نادرشاه افشار
آن هنگام که تسخیر هندوستان کرد یک قطعه سنگ یاقوت بجهرش

آوردند که تهران بعد شمال بوده اعیان ارگ. آن سنگ را شستوند
و گفته‌اند تا وقتی که تهران ۱۸ اشکال آخر هزاره است ما و شاه.
فرمود که من در ایران تا وقتی هستم که بچه من لنگ است. و زن دارد
و روی کمن با محمد حسن شاه داشت چه با الهام دولت خبر که در حقیقت
ادوو مکشوف داشت. با الجمله محمد حسن شاه را نه پسر و دو دختر بود. اول پسران
نخستین آقا محمد شاه بود که ۱۵ سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود دوم
حسینقلی خان نام داشت مادر ایشان خواهر محمد خان ... بود
و این محمد خان پدر سلیمان خان نظام الدوله اما محمد شاه است و حسینقلی خان
پدر فتحعلی شاه. پسر سوم محمد حسن شاه مرتضی قلی خان و چهارم مصطفی قلی خان
نام داشت مادر ایشان دختر خواهر حسین خان دولو بود. و این
حسین خان پدر مصطفی خان است. پسر پنجم جعفرقلی خان نام داشت
مادرش دختر محمد خان است از قاجار عضدالدین لو پسر ششم
مهدیقلی خان و پسر هفتم عباسقلی خان نام داشت مادر ایشان از مردم
کرد مکری دستراده بود مهدیقلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان
قاجاریه به ابراهیم خان عمو مشهور است اما عباسقلی خان در جوانی

وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند پسر ۸ رضا قلی خان نام داشت
مادرش از مردم استراباد در کلک جاجگان حرم بود پسر ۹ علیقلی خان
نام داشت مادرش از مردم اصفهان در کلک جواری شمار داشت
و دو دختر محمد حسن شاه نخستینشان جهان بابا خانم نام داشت
کریم خان زند چون در سلطنت تربیت شد او را از قزوین به شیراز آورد
تا از بهر محمد رحیم خان پسرش عقد بندد دختر کریم خان گفت که
این دوشیزه از خون برادر من گذشت نکند شایسته ما طرحان است
لاجرم او را به قزوین باز فرستادند آنگاه که علیمراد خان زند با دستیاری
یافت او را از بهر خود نکاح بست و کاظم خان بار گرفت
از آنجا بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر
کریم خان را گفت خواهر مرا تا ملازم طرحی ساختی و به کیفر این
سخن او را به بابا خان ما طرحی بخشید و تا ابد او را در طهران
بداشت و هم در سرای او بمرد و دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان
قاجاریه به ... خاله مشهور است از بهر پسر خود نکاح کرد و پرده
در جوانی بمرد و از ایشان فرزند نماند.

اولاد و عشیرت محمدحسن خان. چنانکه مذکور شد باتفاق محمدخان قاجار
قوانلو در میان قبایل ترکمان جای گرفتند ولی از روزگاری که ایران
زیر فرمان کریم خان زند را دانسته که کار بجستن و در ایلات
زیستن نتوانست فتوحی کرده بود و نام ایشان در خزینه ممالک دیگر.
حکمرانی از ماطره بستردند. جواهر گفت لاجرم طریق خدمت کریم خان را
وعی از همه نفرت. نفسه بحضرت او شتافته کریم خان تقدیم اسب را
که تا عهد سلطنت بدان حکم گذشت طلیعه غنیمت گرفت و آقا محمدشاه را
که فرزند اکبر محمدحسن شاه بود و آنوقت سی سال از زندگانی گذاشته
بود ملتزم رکاب ساخته با خود بکابل شیراز کوچ داد و برادران
و خویشاوندان او را در قزوین نشیمن فرمود روزگاری دراز برنیامد
که مرتضی حسینقلی خان از کنار گودالی سر برکشید. از شیراز پنهان
بیرون شد و او جنگ را شراهی جست و کینه تجارت آیت بود چنانکه
خداوندان سخن و گذارندگان خبر جهان سرزنش همی خواهند با
الجمله حسینقلی خان چون بکمال رسید و بلوغ یافت آرزوی دیدار

برادر کرد و تنی سوار فرود. از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار گشت
و آنگاه که مراجعت را تصمیم عزم داد کریم خان حکومت بلده دامغان را
بدو تفویض فرمود بعد از ورود بدامغان بنظم آن اراضی داعیه سلطنت
و چون گمانی که درجنبش نشسته بود جنبش کرد، لاجرم در جمیع
گرفت که بحسین دشمنان خانه را از بن براندازد آنگاه. کار
بگانه پرداخت پس بجهت لشکر کرد. از دامغان مانند سیل دمان بکاب
استرآباد تاختن برد و در نخستین حمله نواحی استرآباد را فروگرفت و جمعی
از سران قبیله یوخاری باش را سر برداشت در زمان قابل گنول دفاعی نیز را
نیز عرصه شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران حسینقلی خان
بسبب قرابتی که از سوی مادر با قبیله یوخاری باش داشتند از ایشان
ایمن بودند و در استرآباد نشیمن میبودند چون خبر برکشتن برادر را در آن
اراضی اصغا نمودند از شهر بیرون شدند. او را دیدار کردند و حسینقلی خان
چون از کار کینه و قتل دشمنان بپرداخت شاد خاطر بسوی دامغان
عنان مراجعت برتافت درآنوقت محمدخان سوادکوهی که سعهود
بدادو بود و از قتل کریم خان حکومت مازندران داشت از دست برد

حسینقلی خان را گفته لشکر ساختن و نقد و عمارت تا حتی براشاک
شده و با خود گفت اران بس که در تربیت فرزندان و تسخیر طهران مازندران
دست جلادت آراستن نتوان کرد ما باید او را از بابل در آورد پی
لشکری ساز کرد. نخستین آهنگ تسخیر تولکه کرد که ان گنجام مرتضی قلی خان
در آنجا مقام داشت چون این خبر به حسینقلی خان رسید لشکر زد برادر فرستاد
و پیام داد که با مردم خود جنگ او را بدین بابی که بن اردکم سوی کار را او را
انسته حوادم ساخت این نکته و نعرددی از مردان کار دیده که داشته
خبر داد برق داد نمی زیر ساری اما از هیبت جلادت او پول و
هر بی کام در خاطر کارگذاران محمدخان افتاد چه اگر خولی
داری نتوانسته کرد به گلفت شهر ساری را هرد لحاشته تا داد
چون این خبر مسموع محمدخان افتاد بافار ره ساری برگرفت
و چون خبرت ار رستم کلاه عمود که مرتضی قلی خان برادر کمین گشاد
و ناگاه بر لشکر او تاخته حمله بکند و سپاه او را پریشان کرده محمدخان را
دران گیرودار دستگیر فرمود و دست بسته نزد حسینقلی خان گسیل
ساخت و حسینقلی خان او را هم خبر ان در غل و زنجیر با مردی اورد

و از پی آنکه امور لشکر را خود داشت جهان از وجود وی پرداخته کرد و بر تخت
مازندران پادشاه. حکمران گشت اما از انسوی چون این اخبار وحشته
در حضرت کریم خان بسمع جلی افتاد صواب چنان دانست که فتنه کنان
پسر محمدخان را بجای پدر حکومت مازندران دهد زیرا که پدر گشته
نکوتر که خوابی تواند کرد پس منشوری بنام نهاد کان کرد و او از مردم
خود انجمنی کرده در بارفروش برنشسته امارت جای نمود چون حسینقلی خان
این خبر شنیده دیگر باره چون شیر صید دیده شتاب از تهران
گرفت و صبحگاهی نابهنگام بلای آسمانی از دروازه بارفروش درون رفت
مهدیخان چون چشم گشوده باز کرد دشمن را برابر خود بیافت آشفته
و پریشان خاطر خویش را از روزنه‌ای خانه بیرون انداخته در
شتولهای بارفروش پنهان گشته حسینقلی خان فرمان داد تا تجسس
کرده او را دستگیر ساخته و در حبس خانه بازداشته الغرض تن کیانه
جنگ بپا داشت و دولت کشته اراضی مازندران را در زشت
هر جا دشمنی داشت در معرض هلاک مطروح داشت و برج قلعه
مسدود شنیده مفتوح فرمود و قلاع رعایا که در نواحی استراباد

بدست اعدا برآمده. در حمله را منهدم نمود کریم خان زند از کردار او
خشمگین شد. چه کثرت لشکر گران به نفعش نا مردکرد و از تشنیع
وادیو او سودی بدست نیاید این هنگام الله ویردی خان جاجرمی که
سالها در خدمت او طریق صداقت می‌پیمود نزول صدمتش را که جاجرم خواستار
او و حسنعلی خان بود آشکار شد بعد از ورود جاجرم نصرالله میرزا نیز شتابان آمد.
افشار نیز بسرعت تمام بجاجرم او از بهر آنکه در جوانمردی و مملکت
گشایی با حسنعلی خان بمدت و بهم پیمانان بود. چون این معنی را در
خفیه بر مکشوف داشت حسنعلی خان فرمود که کار سلطنت از اعتلا شده
دو شمشیر در یک نیام و دو شیر در یک کنام است. بدگر است تا بر داور را
مراجعت وطن خویش اجازت فرمود و خود از جاجرم تا سامان اهل ترکمان
گوکلان بعد از بیرون شدن حسنعلی خان ، دو هزار سوار جرار آمده جاجرم
کرده و در ظاهر جاجرم سنگین بنا کرده جنگ را ساخته شدند الله ویردی
خان صورت حال را مکتوب کرده بدست سنیزی دونده. سیرعالی داشت
حسنعلی خان از استماع این خبر آتش خشمش زبانه زدن گرفت و با
اندک تجهیز لشکری که با ساز بنیاد دهد بر اسب خویش سوار و راه
جاجرم پیش گرفت دولت تن از غلامان او برگشته همراهش

رکاب گشته و او ماندند. شبی فرار گرفته که از دنبال همه خویش
آگاه فرود که طی مسافت نموده تا اراضی جاجرم در راه ترکمانان
که دست به ورود دشت نبرد بودند و مرد را از مرد نکو یکی شد چه چون
از ورود او آگهی یافته کرده پشیمان شدند و کس بحضرت او فرستاده
خواستار مصالحه و مراجعه گشتند حسنعلی خان نیز از مصالحه مخالفت
نفرمود و با ایشان کار از در آشتی رانده آنگاه ترکمان ترکمانان را
بار داده تا حاضر حضرت شده و مورد عنایت و عاطفت گشته
دلشاد خاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار لوطاری
باشی چون صولت و سطوت حسنعلی خان را گران شنیده و استیلای
او را در ممالک مازندران مشاهده کرده دانسته که اگر روزگار
بدین یک تن یک تن ایشان را زنده نگذارد و استعداد از کریم خان
نیز کاری گران نبرد حتی دیگر و کیدی دیگر لویه کردند و جمعی
از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسنعلی خان
بودند بمال فراوان تطمیع کردند تا اگر توانند کیدی اندیشند
و وجود آنحضرت را گزندی رسانند ایشان نیز چون قضا را آن
رفته بود چشم از حقوق ولینعمت پوشیده نیم شبی خویشتن را

به گلوله بسته سر آورده او را مذبوح و به یک بار در حراگه. او گلوله های تفنگ
را گوش داده تا هم خان در خانه خواب شبیه شده خدا اکبر
غلامان دولت خواه محض حال خان تهران او کردند مکشوف نشد
مدت عمر حسنعلی خان ۲۷ سال بود و از روی دو لیست... فتحعلی
خان که شهر... جهان گذشت و او دیگر به نام پسر حسنعلی خان نام یافت

(فارسنامه ناصری صفحه ۲۷۶)

عزل محمد زکی خان از وزارت فارس و وزارت میرزا محمد علی حرکی مشیر الملک

در سال ۱۲۴۴ نواب حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس محمد زکی خان نوری را از
وزارت ده ساله معزول داشت و کتابی او میرزا محمد علی شیرازی مشهور بحرکی
سررشته دار مملکت فارس خلف الصدق مرحوم میرزا ابراهیم مستوفی شیرازی را
بوزارت برگماشت و تمام خانوادهای نوری را از شیراز اخراج نموده
بمازندران که وطن اصلی آنها بود روانه داشت و تفصیل حالات آنها
بران وجه است که چنانکه نگاشته شد در سال ۱۲۱۴ چند نفر
گنجی . عیال از نواحی نور در خدمت نواب حسنعلی میرزا فرمانفرما
بسرداری نصرالله خان برادر میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر روانه
فارس گردیدند و در محله بوروستان شیراز که بعد از زوال دولت
زندیه ویرانه بود هر یک بقدر رتبه خود خانه ساخته توطن نمودند
و بعد از سه چهار سال نصرالله خان در شیراز وفات یافت و سرداری
دیگر نوری به لطف الله خان پسر میرزا اسدالله خان که طفلی و یکساله بود
عنایت گردید و محمد زکی خان نوری برادر دیگر میرزا اسدالله خان
وزیر لشکر بمنصب عظیم مستوفی نواب فرمانفرما سرافراز آمد

و تمامی اوقات را صرف برضاجوئی نواب معزی الیه گذاشت و
رفته رفته در دستگاه فرمانفرمائی رایت جلال برافراشت و برای استحکام
و استواری طایفه نوری دختر تنک اختر میرزا ابراهیم کلانتر شیراز را در
حوالی سال ۱۲۲۲ در عقد ازدواج لشکرالله خان سردار برادر زاده خود
درآورد و در حوالی سال ۱۲۳۴ جسد مرحوم نصرالله خان سردار
برادر بزرگ محمدرکمان در حباله نکاح میرزا علی اکبر کلانتر شیراز درآمد
و در حوالی سال ۱۲۴۳ دختر حبیبه. پسر میرزا علی اکبر کلانتر را برای
نصرالله خان پسر محمدرکمان نوری عقد نکاح بستند و محمدرکمان
در این ایام متمادی خان مقرب درگاه فرمانفرمائی گشته که اختیار
عزل و نصب وزرای مملکت فارس در کف اقتدار او بود چنانکه
در نوبت گذشته در هر قلیل مدتی وزیری را معزول و دیگری را
منصوب میداشت تا آنکه در سال ۱۲ کار از پرده در افتاده و نسبه
جانشین وزارت گردید و بواسطه تسلط محمدرکمان طایفه نوری انواع
جور و بی اعتدالی نسبت به اهالی شیراز نمودند تا آنکه در سال ۱۲۴۰
نواب علیه عالیه شاهزاده بیگم ملقب بنجم السلطان همشیره اعیانی
 نواب فرمانفرما در تحت زوجیت محمدرکمان نوری و دختر محجبه

اختر نواب فرمانفرما در عقد ازدواج لشکرالله خان درآمده و چندان که
بر رتبه آنها افزود و استیلای نوریان بر شیراز و ایالات و بلوکات
فارس از اندازه گذشت و (چنانکه هر شیء جاوز عن حده انعکس
الی ضده) میانه طایفه نوری و اهالی شیراز و ایلات و بلوکات فعلها
اتفاق افتاد و بمرور زمان چندان نزاع در دو جانب گشته شد
و بوجه خوکرای با یکدیگر سلوک مینمودند تا آنکه کار بجائی رسید که در کوچه و
بازار در قصد کشتن یکدیگر بودند چنانکه روزی جماعت نوری مردی
از ایل قشقائی را در شهر شیراز کشتند و نواب فرمانفرما کشنده را از جهه
ذکیان و لشکرالله خان مطالبه نمود و آنها تمکین نکرده در جواب گفته
وقتی مرد ترکی نفر نوری را کشته است و این ترک را برای قصاص
کشته پس ایلات فارس ازدحام نموده با شیرازیان همراهشان گشته
اطراف محله نوریها را گرفته و نواب فرمانفرما چاره این مادّه را
جز اخراج نوریان از شیراز ندید لهذا در این سال حالت اهالی را
از صغیر و کبیر دعوت و امر با عیال و اموال به اردوی خود چند سال اخراج
فرموده روانه مازندران نمود و در آن نوبت محمدرکمان نیز با سه
دانگ استقلالی در سمنان وجوه دیوانی فارس بدارالخلافه طهران روانه نمود

و محمد زکیخان نوری در دربار شهریاری نقضی از اغراض نمود که محول کرد
بمأمون بکتابت فارس گردید و روز ۲۴ جمادی اول ۱۲۴۵ شهریار تاجدار
فتحعلیشاه صاحبقران قاجار از تهران نهضت فرمود و روز دهم ۱۰ جمادی دوم
وارد اصفهان گردید و پس از آسایش چند روزه بعزم شیراز حرکت نمود و نواب
حسنعلی میرزا فرمانفرما در منزل شولگستان آباده با اعیان مملکت فارس شرفیاب
حضور مبارک گردید و در منزل اقلید آباده برای تدارک لوازم ورود موکب مسعود
بشیراز رفت و روز سیم ماه رجب این سال پادشاه بی همال در باغ نو
که احداثی نواب فرمانفرما و نزدیک به ۱۵۰۰ ذرع در جانب جنوبی شیراز است
نزول اجلال فرمود و نواب فرمانفرما معادل دویست هزار تومان وجه نقد از
خزانه عامره فرمانفرما در صحن ایوان باغ نو برای پیشکش حضور و پای انداز
قدوم مبارک چیده بودند بعلاوه شالهای کشمیری و زریهای گجراتی از لحاظ
مبارک گذشت و در چهار روزه توقف در آن باغ افواج پیاده و سواره رکابی
روانه گرمسیرات فارس فرمود پس با شوکت جمشیدی و حشمت کاوسی وارد دارالعلم
شیراز گردید و در ارگ وکیلی شرف نزول ارزانی داشت و نواب فرمانفرما
مدت ده روز سیورسات و اخراجات سپاه و همراهان را بصیغه ضیافت داد
و بقیه اخراجات زمان توقف برحسب فرمان شهریاری از بابت مالیات مستمره

محسوب افتاد و در ایام توقف در شیراز پانزده روز نزول برف و باران بود و
شاهنشاه صاحبقران با وجود طغیان باران پانزده روز در ایوان معدلت
نشان ستمدیدگان را سرپرستی نموده و احکام عدالت فرجام و دستورالعمل حکام
صادر گردید و دویست هزار تومان که نواب فرمانفرما بعنوان پیشکش گذاشته در
عوض بقایای مالیات منظور گردید و نواب حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی
کرمان بنیابت قرب جوار از کرمان وارد شیراز گردید و محمد زکیخان نوری که بعد از
عزل از وزارت فارس در سلک غلام پیشخدمتان درگاه شاهنشاه بود به پیشکاری
نواب شجاع السلطنه و وزارت کرمان سرافراز گردید و در خلال این احوال محمد علیخان
ایلخانی ممالک فارس چند نفر از دزدان بختیاری گرفته بحضور مبارک رسانیده تمامت
آنها بسیاست رسیدند و هم در این ایام میرزا علی اکبر کلانتر شیراز بلقب جلیل
قوام الملکی سرافراز گردید و میرزا محمد علی وزیر فارس بمشیرالملک ملقب آمد و آقابابا خان [illegible]
مازندرانی که در بدایت حال در فراشخانه نواب فرمانفرما بمنصب نیابت برقرار بود
و پس از چندی بواسطه شایستگی و لیاقت او فراشباشی نمودند پس برای تربیت و آموزگاری
اولاد نواب فرمانفرما بمنصب للهباشی سرافراز گردید و در این ایام سرداری
ممالک فارس قرین افتخار آمد و میرزا محمد حسین وکیل الرعایای ممالک فارس و میرزا محمد
حاکم نواحی داراب جرد و میرزا ابوالحسن خان داماد نواب حسنعلی میرزا

فرمانفرما پسران حضرت آقا میرزا هادی پسر مرحوم میرزا جانی شیرازی مشهور
بفسائی بپا داشتند خطبه‌های عقد وجه ازدواج شیراز تمامت فارسیان مورد عنایات
شاهانه شدند و بعد از آن میرزا ابوالحسن خان را بنابت دامادی و بجهت نسب سیادت
و بزرگواری آباء و اجداد و قدم دودمان بخطاب فرزند مقامی اعلیحضرت صاحبقران
قرین مباهات کرده. در فراهم آوردن مقام او را فرزند شیرازی نواب میرزا ابوالحسن خان
می‌گماشته. و اعلیحضرت شهریار معدلت شعار در ایام توقف در شیراز بعنوان بازدید
جز در خانه اعلم علماء زمان سید المجتهدین جناب حاجی میرزا ابراهیم پسر مرحوم
میرزا جانی مزبور عم حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری بجز. حضرت نعمت
توامان سید علمای علامه مدنی شیرازی و خانه جناب فضائل مآب حاجی اکبر
نواب شیرازی نزول اجلال نفرمود و ترک تباون در روز ۱۵ ماه. شعبان این
سال عزم عربستان و لرستان اراده. شولستان و بهبهان از شیراز حرکت
نموده از منزل نهنان و دشت ارژن که برله حضرت سلمان فارسی رضی الله
عنه است گذشت و عرصه کازرون از قدوم شاهنشاهی زینت یافته در باغ
نظر نزول اجلال نمود و پس از خستگی راه از جاده شاهیجان و سراب
بهرام گذشته در نزدیکی فهلیان که قصبه مملکت ممسنی است لشکرگاه.
فرمود از اتفاقات آنکه در آن روز حضرت صاحبقران غذا میل نفرموده و

بشربت اکتفا کرده تمامت طعام نهار را ملازمان رکاب صرف نموده و
معادل سی نفر زیاده از آن ماحضر خورده بمرض قی گرفتار گشته خیال
قی نموده که مسموم شده‌اند و ابراهیم خان ناظر پسر مرحوم حاجی محمد حسینخان
صدر اعظم اصفهانی و دخترزاده مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی
و داماد حضرت شهریاری که بمنصب جوان سالاری سرافراز بود بیش از آن غذا
میل فرمود و مانند دیگران قی نمود در کنار دیواری بپا بود و جناب میرزا محمد حکیمباشی
اصفهانی دریافت فرمود که سمی قاتل در دیگهای مطبخ ریخته‌اند و چون مقدار آن
نسبت بمطبوخ اندک بود بیش از آن ضرری ننمود و نشبها دست جاغی یافت.
شد که در نزدیکی سراب بهرام چشمه ایست که هر کس از آب آن بنوشد گرفتار
قی گردد و در شب گذشته شاگردان مطبخی از آب آن چشمه طعام نهار را
پخته‌اند و مؤلف این فارسنامه گوید بعد از تفحص معلوم این بنده گردید که در آن
نواحی از چنین چشمه نه اسمی شنیده و نه رسمی دیده. گشته جمله مردمان تنباکو خورده
گویند کارگذاران شاهنشاهی غدری کرده‌اند و چون بهدف نیامد امر را
بشبها دست دروغ بسته نمودند والعلم عندالله و نواب فرمانفرما در آن
منزل فهلیان رخصت انصراف یافته عود بشیراز نمود و موکب همایون
حرکت فرمود. از منزل سراب سیاه و حوالی قریه ماشت و منزل دو

کرمان و منزل لیشتر و صحرای خرم‌آباد گذشته در عقبه شیخ شمالی
که. اصفهان نزول فرمود و غره رمضان را توقف نمود پس قطع منازل
فرموده روز نهم این ماه رمضان وارد شهر شوشتر شده پس نهضت فرموده
از شهر دزفول و منازل دیگر گذشته در بلده خرم‌آباد نزول اجلال نمود و عید
نوروز سال ماهی ئیل ۲۵ ماه مبارک رمضان این سال اتفاق افتاده و موکب والا
از طریق بروجرد و همدان رایات جلال افراشته روز هشتم ذی قعده این سال
بکامرانی در دارالخلافه تهران نزول اجلال فرمود و ایام محرم سال ۱۲۴۶
به تعزیت‌داری و سوگواری بر حضرت خامس آل عبا گذرانیده و در این سال میرزا
علی‌خان والی مملکت سنه که خود را از چاکران درگاه شاهنشاهی میشمرد میرزا
محمدعلیخان شیرازی را از جانب خود سفیر نمود. با عریضه عبودیت فریضه و پیشکش
بحضور قبول و ارشاد به قبیه افتاد در بار معدلت مداری نمود و سفیر مملکت سنه
از بیابان بلوچستان وارد بندر عباس گردیده پس از راه طارم و فرگ و کوهستان
و داراب و فسا و سروستان در اواخر ماه صفر این سال بشیراز رسیده بعد از آسایش
بجانب تهران حرکت نموده روز یازدهم ماه ربیع دوم این سال وارد تهران شده
مورد عنایت شاهنشاهی گردید و عید نوروز سال توشقان ئیل در روز ششم ماه
شوال اتفاق افتاد و چون میان شاهزادگان عظام محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه

والی بروجرد و محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله والی کرمانشاهان غبار و نقاری بود
اعلیحضرت شاهنشاهی برای دفع کدورت و التیام آنها رایات جلال افراشته
در ششم ماه ذیحجه این سال از تهران نهضت فرموده بآن صفحات تشریف برده
بعد از التیام شاهزادگان موکب والا حرکت فرموده در روز غره محرم ۱۲۴۷
در چمن قمیشه از نواحی چهارمحال اصفهان نزول اجلال فرمود و جناب
عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی را برای تفریغ محاسبات مملکت فارس
روانه شیراز نمود و در قصبه قمشه حضرت نواب حسنعلی میرزا فرمانفرمای
فارس که برای شرفیابی حضور مبارک شاهنشاهی آمده بود رسید و در قمشه
نواب معزی الیه خود جشن قمیشه نموده و شهریار دین‌دار ایام
عاشورا را باستماع ذکر مصائب اهل بیت نبوت ۴ روز پرداخت
و روز چهارم ماه صفر این سال موکب همایون از چمن قمیشه نهضت
فرموده از راه کوهستان و کناره رودخانه زاینده‌رود در قریه دهکرد
چهارمحال اصفهان قبه بارگاه را بر افراشت و در ششم ماه صفر این
سال ولادت باسعادت شاهنشاه ایران اعلیحضرت ناصرالدین
شاه قاجار دام‌الله عمره و سلطنته از بطن نواب مهد علیا دختر مخدره
اختر امیرکبیر محمدقاسم‌خان ولد ارجمند امیرکبیر حضرت سلیمان‌خان

نظام الدوله پسر امیر محمد خان قاجار ~~امام الله عمو لوکر~~ اتابق آقا و
و حضرت نایب السلطنه عباس میرزا ولیعهد که نواحی یزد و کرمان را نظم
نیز داده بود برحسب فرمان همایونی در روز غره ۱۰ ربیع دوم از کرمان
وارد یزد گردیده مورد عنایات شده امر به نظم مملکت خراسان گردید
و معادل سی هزار تومان وجه نقد برای تدارک سرباز و سوار و توپخانه از
خزانه عامره تسلیم کارگذاران نواب نصرت الله نمودند و ایالت مملکت
کرمان بنواب سیف الملوک میرزا پسر نواب علیشاه ظل السلطان داده
نواب نایب السلطنه خلعت گردید پس موکب والا وارد دارالسلطنه اصفهان
گردیده رقعه از ایالتش از نفر جناب امین الدوله بمحاسبه حسابات ساله مالیاتی
پرداخته و مشخص داشت که دولت پانصد هزار تومان از اصل مالیات باقی است
و چون از نواب حسنعلی میرزا مطالبه داشته اعتراف بصحت محاسبه
داشته تمسک به خرابی نواحی فارس بسبب نزول بلای وبا و هجوم
ملخ و عسرت گرانی و ظهور معدلت شعار شاهنشاهی آن دولت پانصد هزار تومان
را بصیغه تخفیف بولایات فارس عنایت و شفقت فرمودند نواب
فرمانفرما بمحض الزام گردید و برحسب فرمان اعلیحضرت صاحبقران
همه شاهزادگان عظام بلاکو میرزا و ارغون میرزا و بابا خان میرزا

و اوکتای قاآن میرزا پسران نواب حسنعلی میرزا و میرزا کاشح السلطنه و دیگر ابنای
نوری که تجهیز ارادی رفته بود ملتزم رکاب نواب فرمانفرما گشته روانه
شیراز شدند و شکرالله خان حسب الامر نواب نصرت الله ایالت و عیال خود را از
تهران طلبیده عهد بشیراز نمودند و در روز بیستم ماه جمادی اول موکب فیروزی
کوکب از دارالسلطنه اصفهان حرکت فرموده روز غره جمادی دوم
دارالخلافه تهران را از فر قدوم خود زینت بخشید و چون اولاد
امجاد نواب فرمانفرما حسنعلی میرزا بهم افتادند نه کهتر رعایت مهتر
و نه مهتر و کهتر در انقیاد مهر بودند و اعیان فارس او یک به حکم
دارنده شاهزاده‌ای گردن کشانی کجا دل نمود و باین سبب خلل کلی
در وصول مالیات دیوانی بود چنانکه شیخ عبدالرسول خان دریابیگی
و اشرار دشت توسل بدامن مخدره مستوره والده نواب تیمور میرزا
مستوره به بسپاه روانه [illegible] حضرت فرمانفرما دشت و مخدره مستوره
دختر امیر گونه خان زعفرانلوی خراسانی بود و در سال ۱۲۴۷ مخدره
مکرمه جده مرضیه محمد تقی خان افشار اروی حرم محترم نواب فرمانفرما والده
نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا حسام الدوله برای ادای حج از

شیراز روانه گشته چون بمسقط رسید سید سعید خان امام مسقط با تمامی اعیان
تا لنگرگاه کشتی باستقبال آن گذرده آمده او را با احترام تمام به مسقط برده
آنچه لازمه مهمانداری بود بعمل آورده مبلغی وجه نقد و مروارید و جواهر پیشکش
نمود نیز توسط مهمانداران آن گذرده سرخطی داشت که اگر در خدمت
نواب فرمانفرما توسط کند که مرا در سلک بندگان جا بگیرند برقرارم با قسمتی
تازه شیراز از فرمانفرما و نواب شاهزاده خانم خواهر نواب نایب الایاله را در
عقد ازدواج من درآورد فلان مبلغ پیشکش دهم و والده نواب نایب الایاله
استدعای او را قبول نموده از مسقط بجانب حرمین شریفین شتافت
و پس از حصول مقصود عود بمسقط نمود و امام مسقط بیش از پیش مهمانداری
کرده با رقعه‌های مطلب را نمود و چون آن گذرده وارد شیراز گردید او را
نواب حاجیه گفته و در سال ۱۲۴۸ حرم محترم دیگر نواب فرمانفرما
والده نواب سپهسالار برای ادای حج بیت الله از شیراز وارد بندر بوشهر
گردید و شیخ عبدالرسول خان دهخدای بوشهر هم برای ادای حج در خدمت
بود و در راه مهمانداری نواب فرمانفرما از راه خود تدارک سفری که سزاوار
سفر سلاطین بود نمود و دو کشتی بزرگ ملک خاصه خود را که نام یکی از آنها
جهاز نصرت شاهی بود حاضر داشته دفعه و زاد سفر را [illegible]

گذاشته خود و مجدد به مسقط و خزانه و [illegible] بر جهاز نصرت شاهی نشسته
از خلیج فارس و دریای عمان و یمن گذشته لنگر انداخت حرمین شریفین رسیدند و
شیخ عبدالرسول خان در همه جا مانند یکی از چاکران در مهمانداری استوار بود و خیرات
زر و سیم بر اعراب بذل و بخشش داشت که نام حاتم طائی را فرو گذاشت و چون
این اخبار بنواب حاجیه رسید آتش کینه حسودی زنانه در کانون سینه اش زبانه کشید
و برای امام مسقط پیغام فرستاد که چون شیخ عبدالرسول خان دهخدای بحوالی مسقط آید
او را گرفته در حبس نگهدارد و تعرض بوالده سپهسالار نرسانند و او را به احترام تمام
روانه شیراز نماید تا آنچه وعده کرده‌ام وفا نموده نواب شاهزاده خانم را در عقد
نکاح تو درآورم و چون کشتی شیخ عبدالرسول خان بحوالی مسقط آمد امام مسقط چند
کشتی پر از توپ و تفنگچی فرستاد او را محاصره نموده خیال جنگ کرده که یارای
تفنگچیان دهخدای تمام شد. شیخ عبدالرسول خان مرگ را معاینه دیده با [illegible]
حکم نمود که اهالی کشتی غسل کرده کفن بپوشند. مجمری خدا کشتی را آتش زنند تا عبدالرسول
و حرم فرمانفرما گرفتار ذلت اسیری نشوند. و چون حرم فرمانفرما مطلع گردید
بی چادر و معجر خود را در پای شیخ عبدالرسول خان انداخت که اگر ما را اسیر کند
چه روزی بیش نخواهد بود و نواب فرمانفرما سید سعید را بسزای خود رسانند. مسقط را
خراب کند و اهالی آنرا اسیر نماید و ذلت. شکایات و قصاص بشیراز

آمدند. اسیری چند روزه، خواهرزاده و شیخ عبدالرسول خان را از خط فرود آورده و اهالی
مسقط داخل جهاز نصرت شاهی شده. تعرضی بحرم نواب فرمانفرما رسانیده شیخ عبدالرسول
خان را گرفته مسقط برده. نزدیک سالی محبوس گردید و چند سعیدخان امام مسقط وزیر خود را
با جماعتی دیگر روانه شیراز داشت و نواب حاجیه بعهده خود وفا نموده بعد از اذن
از نواب فرمانفرما شاهزاده خانم دختر خود را در حباله نکاح امام مسقط درآورده روانه
مسقط نمود و شیخ عبدالرسول خان از مسقط نجات یافته عود بوشهر نمود و بجهت
خوشی خاطر نواب حاجیه را ارزده هدایت و اعانه نواب نایب الایاله و تیمور میرزا
پسران نواب حاجیه مراجعت تا آنکه در سال ۱۲۴۶ نواب تیمور میرزا حسام الدوله
با جوانان دشتستان مانند سالم خان برازجانی و رئیس محمد باقر پسر رئیس
حسین تنگستانی و میرزا جعفرخان خورموجی و بعضی کلانتران دشتی و دشتستانی
معاهد گشته با جمعیت زیاد تفنگچی بعد بوشهر را محاصره نموده و بعد از دو روزی
مسخر داشته و شیخ عبدالرسول خان فرار کرده خود را بکشتی رسانیده در میان
دریا ایستاده ملاحظه بندر بوشهر نمود که آنرا غارت نموده و مال التجاره
تمامی تجار عرب و غیره را برده و بعد از دو روز که از لشکرکشی [illegible]
و جوانان فارغ شدند مراجعت نواب تیمور میرزا بوشهر را گذاشته عود
به دشتستان نمودند و تجار [illegible] که هر یک شرح آن کتابت در عهده بوشهر

داشته مراتب را خدمت اولیای دولت ایران معروض نمودند و فرمان
شاهی برای استرداد اموال منهوبه در عهده نواب فرمانفرما صادر گردید
و چون استرداد اموال از اهالی دشتستان در حیز امتناع بود
نواب معزی الیه در استرضای خاطر شیخ عبدالرسول کوشیده و چاره
این کار را از او خواستار شد. نمود شیخ در جواب نگاشت که جوانان
دشتستان را اگر گرفته که ماده این فساد بوده و من لیاقت بجبران
ضرر و خسران تجار را از ایشان خود نمایم، رضانامه آنها را روانه دارم و نواب
فرمانفرما در اوایل زمستان این سال ۱۲۴۷ بلطف برای تفرج کازرون
و نواحی دشتستان از شیراز حرکت فرمود و نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله
و تیمور میرزا حسام الدوله و نواب بلاکو میرزا پسر نواب شجاع السلطنه و جناب
میرزا محمدعلی مشیرالملک وزیر مملکت فارس و شکرالله خان نوری و آقا بابا خان
سردار مازندرانی و ادیب [illegible] رضاقلی خان هدایت متخلص
مازندرانی معلوم [illegible] که مهر و مصاحب نواب
نایب الایاله بود و جماعتی دیگر از مخصوصان خود را ملازم رکاب
داشته از شیراز حرکت فرمود و بعد از ورود به کازرون در باغ

نظر فرموده، چند روزی توقف نمود بعد از کازرون به خشت و دالکی

و برازجان رفته با تشکیلات صحرایی دشتستانی کوشیده و توکا به دشتی ابرد

بنواب نایب الایاله سپرده آنها را روانه صحرای سمل داده که از نواحی

سرحدی دشتستان است فرمود و چون شیخ عبدالرسول خان از نواب پادگان

وحشت داشت از بوشهر خارج شده به دریا رفته در کشتی قرار

گرفت و نواب فرمانفرما از برازجان به قتل جمعی و جلب مشیرالملک

و سالم خان برازجانی وارد بوشهر گردیده. وزنهانه شیخ عبدالرسول خان

که مسموع به ارگ دولت نزول اجلال نمود. و نواب رضاعلی میرزا

رئیس محمد باقر پسر رئیس حسین تنگستانی را گرفته روانه بوشهر نمود و ضبط

ناحیه تنگستان را به محمد علی خان داد. و باقرخان پسران احمد شاه. خان برادر

رئیس حسین واگذاشت. و میرزا حسن خان خورموجی و خوانین دیگر را

نیز بدست آورده روانه بوشهر داشته و سالم خان برازجانی را نیز در بوشهر

حبس نموده و جناب مشیرالملک بر کشتی نشسته در غادی رفته شیخ عبدالرسول

خان را مطمئن داشته عود به بوشهر نموده و ورود دیگر آن نواب فرمانفرما رئیس

محمد باقر و سالم خان و میرزا حسن خان و سایرین که باعث غارت بوشهر

شده بودند دستگیر کرده بدست شیخ عبدالرسول خان سپرد و شیخ نیز تنگچی آنها را

بر دوش خود گذاشته از میان بازار بوشهر گذشته آنها را در کشتی گذاشته

روانه جزیره خارک داشت و بعد از مدتی آنها را جز میرزا حسن خان در دریا غرق

نمود و میرزا حسن خان از حبس گریخته بشیراز آمده و در آنجا بخدمت کمالات کرد و

تاریخ حقایق الاخبار و آثار جعفری را تألیف نمود و در ایام نهضت نواب

فرمانفرما از شیراز میرزا علی اکبر قوام الملک که بیشتر اوقات از محمد علی خان

قشقائی تغاری در خاطر داشت و مشیرالملک از مخالفت آنها دوری را پاس

نگهداشت و چون خاطر این دو نفر از مشیرالملک رنجیده بود با هم توافقی گشته

برای استواری وفاق بنای مواصلت را گذاشته که صبیه جناب قوام الملک

را در حباله نکاح محمد علی خان برادر ایلخانی در آوردند و دختر ایلخانی را در

عقد ازدواج میرزا فتحعلی خان پسر جناب قوام الملک آوردند و چون این خبر

در بوشهر بمشیرالملک رسید دانست که این وفاق برای نفاق با اوست

لهذا در مقام علاج برآمده روی تلطف را بجانب فرمانفرما انداخت که مقصود

از این مواصلت گسیختگی از نواب فرمانفرما و پیوستگی بحضرت ولیعهد

نایب السلطنه عباس میرزا است و خان ها خاطرشان داشت که نواب

فرمانفرما را مجال درنگ نگذاشت و بندر و شهر را بجمال خان شیرازی پیشکار
شیخ عبدالرسول خان واگذاشت و شیخ عبدالرسول خان را برای اصلاح
امور فارسیان ملازم رکاب خود داشته بجانب شیراز شتافت و بعد از ورود
بشیراز قوام الملک برای رضاجوئی نواب فرمانفرما سعی وافی داشت که مقصود ما
از این مواصلت استحکام رشته خدمتگذاری این بنده و اطمینان خاطر بود چنانچه
نسبت به خاطر مبارک نخراشد قطع این مواصلت را بآسانی توانم نمود
و بسکینه لائق قرین مرعا داشته عقد مواصلت را که بر دو جانب [illegible]
فسخ نمودند و هم در اواخر این سال میرزا منصور خان بهبهانی که مدتی
از ایالت بویردی کوه گیلویه محروم بود به تقویت نواب رضا قلی میرزا
نایب الایاله جمعیتی از الوار فراهم آورده بجانب بهبهان حرکت نمود
و نواب محمد علی میرزا والی بهبهان جانشین را باستقبال او فرستاد
در دو فرسخی شهر بهبهان تلاقی شده جنگ نمودند و میرزا [illegible]
[illegible] میرزا منصور خان که زور بازو و نیروی [illegible] داشت
کشته گشت و در اواخر کار فرستادگان والی شکسته فرار نموده
و روز دیگر قصبه بهبهان در تصرف میرزا منصور خان درآمد و نواب
والی بجانب شیراز شتافت و هم در این سال نواب فرمانفرما

میرزا محمد حسین وکیل مملکت فارس را از حکومت فسا و داراب که اباً عن
جد با او بود معزول داشت و حکومت داراب را بولد ارجمند خود جهانگیر
میرزا عنایت کرده و او را صاحب اختیار داراب گرفته و حکومت فسا را
به داماد خود میرزا ابوالحسن خان برادر کهتر میرزا محمد حسین وکیل واگذاشت
و نقش نگین مهر او را چنین نگاشته

گلی که نکهت خلقش صفای هر چمن است
حسن صفات حسینی لقب ابوالحسن است

و هم در این سال نواب حسینعلی میرزا فرمانفرما نصیر خان لاری بیگلربیگی
لارستان را از ایالت لارستان معزول داشت و حکومت لارستان
را با جهانگیرخان لسکی خالوی نصیرخان برادر ارزانی داشت و ایالت [illegible] را
بولد ارجمند خود نواب امامقلی میرزا غضنفرالدوله بخشید و در اوایل
این سال نواب فرمانفرما حکومت شولستان و ممسنی را بولد
ارجمند خود نصرالله میرزا عنایت فرمود و بعد از ورود بصحرای نوراباد
شولستان ولیخان ممسنی کلانتر طایفه بکش ممسنی سر از
اطاعت شاهزاده کشیده و چون [illegible] گرجی وزیر نواب نصرالله میرزا
در مجلس شخصی [illegible] بولی خان گفت ولیخان بی تابی او را کشته

دفعه نوروز سنه لوی ئیل در شب ۱۷ ماه شوال این سال ۱۲۴۷ اتفاق افتاد
و اعلیحضرت شاهنشاهی جشن نوروزی را در دارالخلافه تهران بخوشی گذرانید
و از گرمسیرات فارس برای نواب فرمانفرما خبر آوردند که ترکمن قلیخان ایلبیگی
در خیال حرکت بجانب نواحی کرمان است و نواب نصرالله محمد علیخان
ایلخانی را برای استمالت او از شیراز روانه داشت و بعد از چند روزی
عریضه فرستاد که قبل از ورودش ترکمن قلیخان ایلبیگی اعلیحضرت قشقائی
را بصوب کرمان برده و مع اکبرخان نفر با این نفر و کرمان رفته و حضور
خان ایناللو ایناللو با ایلبیگی مرافقت کرده بودند و این بنده
برای بازآوردن ایشان بجانب کرمان رفتم الحق بواسطه بخشش از میرزا محمد علی
میرزا [illegible] عودت ایشان ممکن نخواهد بود و میرزا محمد حسین وکیل که از حکومت فساد
داراب معزول بود از شیراز فرار نموده در نواحی فرد کازرون با ایلخانی
رسیده عازم کرمان گردیده ترک ایلخانی و ایلبیگی از خوف فساد داراب
اعلیحضرت را دو نیمه نموده بعضی را از راه [illegible] و رونیز و نیریز بجانب
سیرجان رفته و نیمه دیگر از راه [illegible] و [illegible] نواحی داراب
و فرگ و طارم بجانب سیرجان کرمان رفته بار دیگر رسیده
در نواحی کرمان [illegible] شدند و نواب سیف الملوک میرزا پس

از آن عیب . ظل السلطان داماد حضرت ولیعهد عباس میرزا والی کرمان بتمام
ایشان را گرامی داشته در سرحدات و گرمسیرات کرمان ییلاق و قشلاق که
کنار [illegible] دارا اعلیحضرت فارس را در تمکین نمود و محمد علیخان ایلخانی و
میرزا محمد حسین وکیل و میرزا [illegible] خان [illegible] از راه یزد و طبس بخراسان روانه داشته اگرچه
حضرت ولیعهد دستورالعمل داده معمول داشته ورود دیگر این دو نفر روانه
نقطه شدند و نواب فرمانفرما در ماه شوال این سال احمدخان [illegible] را
از حکومت لارستان و نواب اما قلی میرزا عظیم الدوله را از ایالت نواحی
شبانکاره معزول داشته باز لطفعلیخان لاری را بحکومت لارستان و سبعه [illegible] فرمود
و بعد از ایام عاشورا محرم سال ۱۲۴۸ نواب فرمانفرما لشکر شیراز را بصاحب قلی
میرزا [illegible] لاله سپرده و آقا بابا خان سردار را مأمور حصار تنش فرمود و شیخ
عبدالرسول را که مدتی در شیراز توقف داشت خلعت داده روانه بوشهر
نمود و برای بازآوردن اعلیحضرت فارس را از کرمان [illegible] بیگلربیگی بوکالت
و نیابت از راه [illegible] فرمان و برادرزادگان [illegible] شیخ محمد امین
شیخ الاسلام فارس و قوام الملک و منشی الملک داماد میرزا محمد [illegible] برادر کهتر
میرزا محمد حسین وکیل از شیراز حرکت فرمود و چون به رودستان [illegible] فرسخ

میانه جنوب و شرق شیراز رسیده اند. فرمانفرما جناب شیخ الاسلام و قوام
الملک را برای استمالت الحانی و بزرگان دیگر لار را، رو نیریز و سروستان
روانه کرمان داشت. و خود تشریف فرمای فسا گردید. چند روزی
لشکریان نواب میرزا ابوالحسن خان داماد خود گفت لار را، از بهرگان
وشت جی. وارد صحرای داراب گردید. و نزدیک به یک هفته در نواحی فسا و
داراب به عیش و عشرت گذرانید و همه روزه در انتظار مراجعت جناب
شیخ الاسلام و قوام الملک بود که از داراب از راه نیریز و بوانات بجانب
شهر بابک کرمان که در تیول نواب معظم له خواهر اعیانی خود بود
شتافت و بعد از ورود وقف فرمود که خبر کشته شدن شیخ عبدالرسول
خان رسید و کیفیت آن بدین وجه است که بعد از رفتن شیخ عبدالرسول
خان از شیراز بجانب بندر و شهر چون وارد قریه دالکی دشتستان
شد خوانین دشتستانی مانند حاجی محمد خان برازجانی و محمد امین خان
شبانکاره و محمد علی خان و باقرخان پسران احمدشاه خان تنگستانی
که هر یک مطالبه خون جمعی خود را از شیخ عبدالرسول خان
داشتند اطراف منزل شیخ را گرفته و ساعت گماشته ملازمان

او را کشته و فرار نمودند. خبر خود شیخ و همچنین تواجکان که پیاده برجی
کرده همه تفنگ را پر کرده بشیخ میداد و هر گلوله که میانداخت دشمنی
را هدف میساخت تا آنکه باروت و گلوله‌ای تمام گشته جز یک تفنگ
پر کرده باقی نماند پس سر تفنگ را بر سینه خود گذاشته خود را کشت
و ننگ اسیری را بر خود روا نداشت. و چون این خبر بشیراز رسید نواب
رضاقلی میرزا به تعجیل از شیراز روانه دشتستان گردید و بعد از ورود به
برازجان بعضی از خوانین دشتستان را مطمئن داشته نزدیک به هزار
نفر تفنگچی و سوار در رکاب نواب معزی الیه حاضر گردیدند بسمت
بوشهر حرکت نمود و اهالی بوشهر و تنگستان از این اردو هم ترسان گشته
بخیال آنکه بیان معامله غارت سال سابق را تازه خواهند نمود
هر کس آنچه را قابل بود برداشته بکشتی گذاشته و پناه به دریا
بردند و شیخ نصرخان پسر شیخ عبدالرسول خان و جمال خان شیرازی
بر روی قشون نشسته خود را از بوشهر بغدادی که جای ایستادن کشتیهای
بزرگ است رسانیدند و پناه بکشتی دولت بهیه انگلیس بردند
و نواب رضاقلی میرزا وارد بوشهر گردید و دست تعدی بر اهالی

گشوده و چون امور لاری نیز به حضور شیخ نصرخان و جلال‌خان
صورت نمی‌گرفت نواب نصرالله ادیب ادیب فاضل
رضاقلی‌خان هدایت تخلص را بمصاحبت دکتر انگلیسی برای
اطمینان خاطر آنها روانه داراب نموده آنها را مطمئن داشته شیخ
نصرخان در داراب مانده جلال‌خان به نوبهار رفته و آنچه هوای نوبهار
در نوبت گرمی بود نواب رضاقلی میرزا برای نظم ولایت دشتستان
توقف نمود و جای که گماشته شد نواب حسینعلی میرزا فرمانفرما وارد
قصبه بابک گردیده چند روزی را بعد از جناب شیخ الاسلام و جناب
قوام الملک توقف نمود و نواب شعاع‌السلطنه شاهزاده خواهرزاده‌ی او
که قصبه شهر بابک را در تیول داشت برادر والاگهر خود را بعنوان مهمانی
وارد شهر بابک داشت و عبدالله‌خان قراگوزلوی همدانی در فوج
قراگوزلو دولت نیز سرباز که از جانب نواب سیف‌الملوک
میرزا والی کرمان در والی قلعه شهر بابک بودند طوری او کرمان دروازه
را گشوده و نواب فرمانفرما وارد شهر داراب گردید و عبدالله‌خان
با دو ۲۰۰ نفر سرباز خواسته مورد عنایت داشته اسلحه جنگ را از
آنها گرفته با چند نفر تفنگچی فارسی روانه شیراز فرمود و در ورود دیگر

جناب شیخ الاسلام و قوام الملک از نزد ایلخانی مراجعت کرده مسمی داشته
که تا میرزا محمدعلی مشیرالملک در رتبه وزارت فارس باقی است نظمی از
اهمیت خود فارسی نخواهد بود نواب فرمانفرما برای رضای خاطر ایلخانی
و همراهان او مشیرالملک را از شهر بابک روانه فارس داشت که در شیراز توقف
نکرده بجانب کازرون و بندر بوشهر رفته در خدمت نواب رضاقلی میرزا
مشغول اصلاح امور دریای آن سامان گردد پس وزارت فارس را
بجناب میرزا حسن نظام العلماء پسر ملاعلی اصغر ملاباشی که برادر حرمی
فرمانفرمای ایلخانی داشت و مشیرالملک بعد از ورود شیراز توقف نموده بجانب
کازرون شتافت و نواب رضاقلی میرزا فاضل ادیب ادیب رضاقلی‌خان
هدایت تخلص را برای پذیرایی مشیرالملک از بندر بوشهر روانه کازرون فرموده
بعد از ورود اردو ایلخانی نواب نصرالله اطمینان خاطر داده و دستخط
او را گرفته عود به بوشهر نمود و نواب فرمانفرما بعد از اقامت مشیرالملک
کازرون بار جناب شیخ الاسلام و قوام الملک را روانه نزد ایلخانی فرموده
او را مطمئن داشته بحضور نواب نصرالله آوردند پسر محمدعلی‌خان ایلخانی
نوشته‌ای ترکی ملتمان ای بیگی برادر کهتر خود و شیخ اکبرخان نیز
و معصوم‌خان اینانلو نگاشت که تمامی ایلات فارس را از نواحی

هم در نرماشیر کرمان برداشته عود فارس نمایند و چون این خبر به نواب سیف‌الملوک میرزا
والی کرمان رسید حاجی را با سرداران که سرباز را با امنیت فارس گردیده مانع
از حرکت ایشان به کرمان فارس شوند و چون نواب فرمانفرما لازم حکم مطیع
گردید آتش غضبش زبانه کشید و فوراً رقم احضار نصرخان بیگلربیگی لارستان
با شهباز بیگی لارستانی صادر فرمود و بعد از رسیدن رقم به خط لار نصرخان برادر
کهتر خود علیخان لاری را با شهباز بیگی روانه کرمان نمود و نواب فرمانفرما
با جناب شیخ مجتهدین شیخ الاسلام و قوام الملک که شرح شمه ایشان با
شرح الملک این زودی گذشته شود روانه شیراز فرمود و آقا میرزا محمد فسائی
برادر کهتر میرزا محمدحسن وکیل را به رسالت نزد نواب سیف‌الملوک میرزا
روانه شهر کرمان داشت و نصایح دلپذیر با او تعلیم داده و او را از خط شهریاری
رسانید و اردو را از شهر بابک حرکت داده به جانب نرماشیر روانه گردید
و چون آقا میرزا محمد وارد شهر کرمان گردید نواب سیف‌الملوک میرزا گفتار
خیرخواهانه رفته رفته در چون عود نمود اهالی شهر کرمان دروازه‌ها را بر او
بستند و در ارگ حصار شهر نشستند و جماعتی برای نگاهبانی او
از اهل شهر کرمان با زودی نواب فرمانفرما از نگاهبانی او نمود سیف‌الملوک
میرزا نمودند و نواب نصرت‌الله را بازگشته با اردوی نواب فرمانفرما

هم بزرگوار خود او را مورد عنایت گردید و چون نگاهبانی اهالی کرمان از
بزرگ او را چه گذشت نواب فرمانفرما برای گوشمالی او را به همت علینقی خان
قاجار قوینلو و هم بودن شیراز روانه فرمود و قدغن نمود که چون به ناحیه نواحی
فارس رسید او را مطلق العنان دارد و علینقی خان برای انجام امور درد چه نمود و
مرتضی قلیخان ایلبیگی ثابت احمدیت فارس را از رواج هم در بیابان
کوچ داده روانه فارس نمود و مصطفی قلیخان برادر کهتر خود را با دو هزار تن
سوار شقاقی سلیح با نظام رکاب نواب فرمانفرما روانه داشته ایلات را
بندگی نمود و چون نواب نصرت‌الله ارادت خود را در فارس فرمود اعیان کرمان
عجز و لابه آغاز کرده که حضرت والا از نگاهبانی سیف‌الملوک را معزول
داشته روانه شیراز فرموده و اینک ارگ شهر کرمان در تصرف نواب عمید
شاهزاده خانم عیال سیف‌الملوک میرزا دختر حضرت نایب السلطنه است
و علینقی خان سرتیپ قراگوزلو با دو هزار نفر سرباز سپاهی در اطاعت اوامر
با کمال اعیان کرمان را که جای بدیه شیراز فرستاده‌اند و علینقی خان
سرتیپ را از آنجا برداشته و نواب فرمانفرما عرایض اهالی کرمان را معروض
کتابت دیده برای علینقی خان پیغام فرستاده که به عیال سیف‌الملوک را
برداشته کتابت نزد خود و علینقی خان آغاز نمایی فرمانفرما

کرده در کار قلعه‌داری رشادت و درایت به خرج داد با چهار پاره توپ کشیکچی دور سیبه
و شماره سپاه فرمانفرما از پانزده هزار نفر درگذشت در روز دیگر اهالی کرمان
برای تسخیر ارگ اجتماع نموده و بنای جنگ اندازی را گذاشتند و نواب ارغون
میرزا پسر نواب حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه و مصطفی قلیخان قشقائی برادر کهتر
ایلخانی فارس برخود هموار کرده که تسخیر ارگ بدست کسبه و بازاری
شهر کرمان نشود و این دو نفر جوان دلیر کمر مردی را بسته برای تسخیر ارگ
یورش بردند از قضای آسمانی از ارگ دو دست این دو جوان با هزار
پیچ گلوله سرباز قراگوزلوها پهلوانی شدند و در وقتی که ارغون
میرزای زخم‌دار را که نیم جانی داشت در گلیم می‌پیچیدند با والده
فرمود که حالا شما کیستید که شمشیر شاه ایران را در گلیم می‌پیچید کی کرمان
قشقائی برای خونخواهی سردار خود شهر دفعه ارگ را از ایرانی قراگوزلو
گرفته و در قلعه ایشان رحم کرده متعرض احدی نشده و نواب فرمانفرما
از رحمت شاطرقلیخان سرتیپ و قتل ارغون میرزا و مصطفی قلیخان اغماض
فرموده جبهه تجربه حضرت ولیعهد را با همراهان او مورد خطاب داشته
با هرادک لایق اورا روانه شهر یزد فرمود و اهالی یزد عوالی خدمت

نواب فرمانفرما فرستاده از سوء سلوک نواب سیف‌الدوله میرزا برادر کهتر
سیف‌الملوک میرزا شکایت نموده استدعای قدوم اورا کرده بودند و نواب
نصرالله رجوع از گذشت که تصرف ما در کرمان لانت است
آن برادر محجبه پسر نواب شجاع‌السلطنه را بی داشت و به اجازه
اولیای دولت قاهره بابی را شناک نزد شوان گذاشت المحصه نواب
فرمانفرما تمام اجرا را در دربار معدلت مدار شهریاری عرضه نموده بعضات
نواب حاجی محمد صادق‌خان پسر مرحوم حسنعلی‌خان برادر کهتر اعلیحضرت شهریاری
انعقاد دارالخلافه تهران بود و نواب هلاکو میرزا پسر نواب شجاع‌السلطنه
را بحکمرانی کرمان سرافراز فرموده و لیترجان با آنکس فوج سرباز
قراگوزلو و بودی‌خان نایب نوکرانه حضرت ولیعهد نایب‌السلطنه بسیار را
سرحد بندگی نواب فرمانفرما آورده مجاب در بلوک ولایت آماده در حق
انها برقرار کرده بود کتاب فرمانفرما عازم شیراز شده و در اوائل ماه جمادی دوم
این سال از شهر کرمان روی سعادت را بجانب شیراز گذاشته و از راه
سیرجان و نیریز و خیرکرایل و داراب در اواسط رجب این سال وارد
شیراز جنت طراز گردید و حکومت جهرم شیراز و سروستان و اصطهبانات و
فسا را به امیرزاده محمد ... فرمود برای اکثر اهالی این

حرکات چون بر نواب میرزا ابوالحسن خان نموده . بعد او را معزول نمود حاکم
گماشته شد بعد از کشته شدن شیخ عبدالرسول خان حاکم بندر بوشهر نواب
رضاقلی میرزا نایب الایاله وارد بوشهر گردید و بعد مرتضی قلی خان شیخ [illegible] گرفت
و مراجعت نمود شیخ نصرخان پسر شیخ عبدالرسول خان با جماعتی
از اقوام خود بر کشتی نشسته برای استمداد از اعراب بجانب بحرین
و قطیف و رأس الخیمه شتافت . و چون خبر کشته شدن ارغون میرزا و
مصطفی قلی خان قشقائی به نواب نایب رسید شیخ نصرخان جمعی از
نفر از طوائف عرب بحرین و جواسم رأس الخیمه و اعراب بندر کنگ را
با خود همراه کرد به عزم جنگ بوشهر و دعوی خون پدر خود در اوایل
ماه جمادی دوم این سال با چندین کشتی آمده در برابر بوشهر لنگر انداخته
و چون [illegible] از کشتیها پیاده گشته از سمت جانب بوشهر که [illegible]
[illegible] هجوم آورده و [illegible] ۴۵۰ نفر سرباز شیرازی و تفنگچی دشتستانی
که در برج یک جانب بوشهر و در حوالی ارگ شیخ عبدالرسول خانی [illegible]
داشتند در برابر آنها [illegible] مشغول جنگ شدند و محمد علیخان تنگستانی
و محمد علیخان شیرازی با جمعی از مردی را فرستاده و چون محاصره خطره
بود [illegible] برج و باروی بوشهر [illegible] کرد که جای نشیمن

نواب نایب الایاله بود در تصرف اعراب در آمد و چون جواب آوردن شده
جماعت اعراب بحکم شیخ نصرخان روی جنگ بجانب ارگ انداخته
و جنگ سخت نمودند که از نایره [illegible] [illegible] رسید [illegible] در حضور
نواب [illegible] آورد و [illegible] بود که فرار از اعراب [illegible]
جان [illegible] [illegible] و دیگر شیخ حسین [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و این [illegible] شیخ عبدالله سردار سپاه اعراب است [illegible] نواب نایب الایاله
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] را انداخته [illegible] شیخ عبدالله را از
سر [illegible] [illegible] و تفنگچی داشتند [illegible] سربازان شیرازی که در [illegible] گذشته
گریخته [illegible] [illegible] برگرد ارگ [illegible] شدند و شیخ نصرخان
بعد از کشته شدن شیخ عبدالله سردار سپاه چون چشم امید را از بوشهر بریده با
کلی اعراب فرار نموده بر کشتیهای خود نشسته بجانب منزل خود رفته
و [illegible] نفر مرد از اعراب عرب و جواسم [illegible] جنگ [illegible]
و دستگیر گشته [illegible] بوشهر محصور شدند و بعد از [illegible] توسط [illegible]
سعید خان امام مسقط که [illegible] نواب [illegible] [illegible] گشته [illegible]
با وطن خود نمودند [illegible] گماشته شد [illegible] حاجی محمد صادق خان
[illegible] حضرت [illegible] به دارالخلافه تهران روانه گشته و بعد از ورود

طهران برد عادت اعلیحضرت پادشاهی شده فرمان ایالت کرمان را
برای نواب هلاکو میرزا گرفته خود لشکر اردو نمود و سردی زمستان آن
سنه [illegible] در ماه است که [illegible] ایران [illegible] [illegible] از سال گذشت
و باد دیگر [illegible] باری که از برف و یخ جز باری نشنیده بودند
از دور [illegible] [illegible] وادی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شخصی در روضة الصفای ناصری نگاشته است که در این زمستان با جماعتی
از قریه دشت ارجن که مرز یازده فرسخ مغربی شیراز از قصبه منزل
خان زنیان هشت فرسخ مغربی شیراز که مسافت بیانه این دو
منزل سه فرسخ است [illegible] که برف در دشت ارجن [illegible]
و برای [illegible] برف و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] برف [illegible] نه [illegible] [illegible] کازرون که
سه فرسخ برف بیشتر [illegible] [illegible] [illegible] زنیان [illegible] [illegible]
و جماعتی از پیش این کتاب کازرون و خانه زنیان رفته که جری
از آنها [illegible] [illegible] [illegible] گذاشته شده نواب فرمانفرما در وقت
رفتن [illegible] بابک [illegible] رضا [illegible] [illegible] و [illegible] میرزا محمد علی
[illegible] [illegible] را از وزارت [illegible] معزول داشت و او را برای [illegible]

دفتر کارهای دیوانی نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله روانه گرمسیرات
و کازرون و بندر بوشهر فرمود و [illegible] [illegible] چون قصبه کازرون که در تیول
نواب حاجیه والده رضاقلی میرزا رسیده در [illegible] آن [illegible] [illegible] رسیده و
[illegible] دو روز از حرکت [illegible] [illegible] از [illegible] بابک میرزا علی اکبر قوام الملک
از نواب فرمانفرما درخواست نمود که معادل صد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] و [illegible] و کارگزاران او از [illegible] [illegible] دیوانی را
حق [illegible] [illegible] نموده [illegible] [illegible] [illegible] گذاشته از جانب این [illegible]
[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فرموده [illegible] و [illegible] وجود [illegible] محصلان [illegible] در [illegible] وجوه دیوانی
محل [illegible] خواهد بود و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] را [illegible] دولت حضرت فرمانفرما [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وصول این [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمانفرما [illegible]
این دعوی را [illegible] [illegible] [illegible] قوام الملک علی اکبر خان [illegible] [illegible]
سوار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وصول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از بهر بنگ برداشته به تعجیل تمام که نصیرالملک را در شیراز دریابد روانه
گردید و نصیرالملک بعد از ورود بشیراز آنی توقف نکرده خود را بکازرون رسانیده
بود و قوام الملک چون وارد باغ دلگشا نیم فرسخی شیراز گردید
بعد از اطلاع از حالت نصیرالملک متحیر بود :

بس در طلبت کوشش بیفایده کردم   چون طفل دوان از پی گنجشک پریده

و میرزا احمد خواهرزاده نصیرالملک که از همه جا غافل بود با صداقت تمام
بعنوان استقبال جناب نصرالله وارد باغ دلگشا گردید و بعضی از همراهان
او بقول عوام شیراز هوا را پس دیده به تعجیل خود را بشهر رسانیدند
و میرزا علی نقی مستوفی برادرزاده نصیرالملک و میرزا محمد علیخان ولد ارجمند
حاجی حیدر علیخان شیرازی داماد جناب نصیرالملک از خانه خود باستانه
امامزاده سید میر محمد پناه بردند و میرزا احمد را در باغ دلگشا نگاه
داشتند و مبلغ کلی [illegible] از ایشان مطالبه نمودند و روز دیگر قوام الملک
وارد شیراز گردید و قراول محافظت بر خانه نصیرالملک و بستگان
او گماشته و ارباب رجال او بمطالبه صد هزار تومان نمودند
[illegible] به شش [illegible] تمامت آن مبلغ را وصول نمودند لیکن

قوام الملک و ایلخانی و بزرگان حامی خدمت نواب فرهاد میرزا استدعا نموده
که جناب میرزا محمد علی نصیرالملک را از منصب نایبی اخراج نموده روانه کربلای
معلی فرمایند والا با وجود توقف او در کازرون امورات مملکت فارس مختل
گردد و جناب میرزا حسن نظام العلماء هم شبانه بخانه خود متحصن نموده و
بر حسب امر نواب نصرالله [illegible] این رجل جناب نصیرالملک
حتی جمیع رقعه نواب فرهاد میرزا که روضه میرزا ابوالحسن خان نصیرالملک
بود از شیراز بکتابت کازرون روانه نمودند و بعد از ورود بکازرون
نصیرالملک با عیال عزم کربلای معلی از راه دشتستان و دشتی
و بهبهان و شوشتر از کازرون حرکت نمود و چون بمنزل [illegible]
دشتی رسیدند جماعت الوار بد [illegible] امر [illegible] اسباب ایشان را به یغما
بردند و نصیرالملک با عیال بمشقت تمام خود را بقصبه بهبهان رسانید
و میرزا منصور خان والی بهبهان نهایت مردی را در حق او فرمود
و لوازم سفر او را از خود مهیا داشته مخارج [illegible] را تا کربلا را داده
روانه اش داشت و چون بشوشتر رسید عزم کربلا را بجهت [illegible] تبدیل
نموده از راه بختیاری وارد اصفهان گردید و در جوار جناب حجة الاسلام

حاجی سید محمد باقر نزول نمود و جناب میرزا حسن نظام العلماء باستقلال
تمام بوزارت مملکت فارس پرداخت و چون که حضرت نایب السلطنه
عباس میرزا ولیعهد دولت ابد مدت از انتظامات جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام
فراهانی جنود فوج سرباز را نظم داشته به تعلیم مشق نظام های فرنگ و انگلیس
پرورده در میدان شهر تبریز مشغول مشق نظام بودند جناب نظام العلماء
نواب فرمانفرما را برانگیخت و از شهر شیراز و بلوکات و ایلات فارس
شش فوج سرباز از جوانان برخواسته بودند و در شهر شیراز مشق داشته
و بر فوجی را سرپنجه نفر قرار دادند و نواب نادر میرزا ولد ارجمند فرمانفرما را
سرهنگ و علی اکبرخان پسر میرزا ابراهیم کلانتر سابق شیراز را یاور فوج
شیرازی قرار دادند و آقا محمد خان پسر محمد علی خان افغانی را سرهنگ
و رضا قلی خان پسر آقا خان ضابط ایل عرب را یاور فوج ایل
قشقائی و عرب و لر و اهل بلوک مقرر داشتند و میرزا عبدالله خان
برادر کهتر آقا میرزا محمد حسین را سرهنگ و میرزا محمد رضا پسر میرزا
عبدالرحیم مستوفی شیرازی پسر خاله میرزا عبدالله خان را یاور فوج
بلوکات چهارده و سروستان و فسا و داراب و اصطهبانات که در تحت
حکومت آقا میرزا محمد بوده و لرجان نام انگلیس چند روزه
میدان در کنار شیراز در زیر دروازه باغ شاه شیراز این شش فوج

سرباز را مشق نظام تربیت نمود و میرزا محمد حسین وکیل مملکت فارس و
میرزا ابوالقاسم خان صلح که در اوایل این سنه از کرمان بطهران رفته بحضور
حضرت نایب السلطنه مشرف بوده و عود بشیراز نموده و عید نوروز در شنبه
[illegible] شب ۲۸ ماه شوال این سال ۱۲۴۸ اتفاق افتاد
و چون حضرت ولیعهد عباس میرزا نایب السلطنه مملکت خراسان را منظم
داشته امیر کبیری را در تربت حیدریه نشانده بعزم شرفیابی حضور اعلیحضرت
سلطان صاحبقران از خراسان بجنوب طهران نهضت فرمود و چون
به نزدیکی رسید حسب الامر شاهنشاهی کلیه شاهزادگان عظام و امراء
کرام و اعیان درگاه و رئیس و کدخدایان و اهالی شهر باستقبال حضرت
ولیعهد از طهران خارج گشته روز پنجشنبه دوم ماه محرم سال ۱۲۴۹
با حشمت دارا و شوکت اسکندر وارد طهران گردید و بمورد عنایات خ
شاهانه آمد و در روز نوروز هم ماه ربیع اول این سال کرمان بوردی
با صلاحستان از دار الخلافه عود بخراسان نمود و از امراض مختلفه مزاج
شریفش مشغول گشته روز دهم ماه جمادی ۲ در ارک شهر مشهد مقدس
وفات نموده طاب ثراه جثه با ع درجات روضه جنان پرواز نمود
و جنازه اش را در آستانه رضیه رضویه ع حاجی الف شاه و حجره

مرزان ساخته ولادت با سعادتش در سال ۱۲۰۴ و وفاتش در سال ۱۲۴۹!

بود وزیرا فضل الله خاوری شیرازی نگاشته است این خبر وحشت اثر را

دو نفر از شاهزادگان گهر نوادهٔ صاحبقران به ایالت ارکان رسانیده

و آنکه را انه بر فرزندان عجم از کشته شدن ایرج و سیاوش [illegible] رانده

مردن اسفندیار بر سر راه عالیه این شاهنشاه جم جاه گردید و فرمان

ایالت آذربایجان و طهران بنام نامی ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف

الصدق حضرت ولیعهد اول شرف صدور یافت وزیر آن میرزا الله

این قطعه را در تاریخ وفات آن پادشاه شاهنشاه فرموده است

ای دریغ از که این چرخ کین روز کرده است

باز دو ترک جهانی غارت کین برده با

اورد از بهر بردن پرورد از بهر مرگ

شاه شیرازی اکبر کار جهان را سرسری

غم دهر ای جهان را با ستانه زرعنای

عالمی او را زدان بازار باشد مشتری

پادشاه سلطان اعظم حضرت عباس شاه

آنکه در رزم صلابت [illegible] حیدری

صارم اعدا ائک راد بوم و در دی کرد

آنکه اندر خیبر و صفین حسام حیدری

روز آن تیغ او کرد آنکه کرد از [illegible]

گردی از بوی زمان [illegible] ایران [illegible]

سهمی رفت از [illegible] اسفندیاری از جهان

ای دریغ آن یال و کوپال و شکوه سروری

جان اعدا داد ش بهر بود رادوی

زانکه بر نوبادگان خویش دیدی دلبری

این ولیعهد زمان را یاد شاهی در خور است

شاه زمان داستان را تحفه [illegible]

الغرض زد خاوری از بهر تاریخش رقم

۱۲۴۹.

شه ولیعهد زمان عباس شاه از جان بری.

و در اواسط فصل زمستان این سنه نواب حسنعلی میرزا فرمانروای

مملکت فارس در دارالسلطنه [illegible] علیه و [illegible] خوانین [illegible] که در [illegible]

رفت [illegible] به آن حضرت ولیعهد ثانی داشته افتاد

آقا بابا خان مازندرانی سردار را با چند نفر سوار ملازم سرکاری و نوری
با سواران ایل زنگنه و اردلان باتفاق خوانین گروس است که از سوء
سلوک احمدخان رنجیده خاطر بودند مأمور گردید و لطف بر پای
نظم نواحی گله‌دار و نابند و عسلویه و طاهری و کنگان
از شیراز حرکت نمود و چون وارد صحرای قیر و کارزین گردید از قلعه
پرگان دو هزار ذرع شرقی قصبه قیر که برج و باروی محکم
داشت و خانه نشیمن کریم خان بیگ شهری بود نزول نمود
در روز دیگر بنام ایلچی رفت داشته گماشته رهن دانی را به دست
ترکش ملتان ایلگلی که در دو فرسخی قلعه پرگان قشلاق
داشت فرستاد. جمشید دار که با قرب جوار و خصوصیت دوستی است
که مبادا قتل واقع گردد و مراتب را به کریم خان که در باطن از دوستان
ایلگلی بود و لطف بر چه شهرداری نمود گفت و سادل دولت فرنگی
بید شهری را در شب از ... آورده در برج قلعه پرگان گردید و بعد از
ساعتی رقم نواب فرمانفرما را در گرفتاری او اظهار داشت داماد ایلگلی
چون خط رقم را خواند به آقا بابا خان گفت :
بنده مرا دست چرخ ببند - اگر ملاحظه حق ایشان را نداشتم

به یکدست معرفت را پریشان نمودم و از جای برخاست
و چون از خانه در آمد از برج و بارو گلوله باران گرفته و چندین نفر از
همراهان او را کشتند و چون وارد کوچه‌های دروازه که بسته و متعذر بود
گردید تفنگچیان سقف کوچه‌ها را سوراخ کرده مانند باران گلوله بر آنها باریدند
و جمعی از ملازمان او و خود را . او نیز و کشته گشت بی گلوله
باران ایلگلی رسید که تا نزدیک نیمه او را مجروح نمود و کمال همراهان
او کشته شدند و ایلگلی زخمدار را گرفته به زنجیر بر گردنش گذاشته واقعه را
عرضه فرمانفرما نگاشت و نواب نصرالله فرزند ارجمند خود را با
امامقلی میرزا را مأمور داشته که به محمد علیخان ایلخانی رفته او را و
میرزا قاسم خان خلج داماد او را گرفته بحضور نواب فرمانفرما رسیدند و او را
میرزا قاسم خان را از حبس بعمارتی داشته و خانه ایلخانی را غارت
نمودند و اموال چندساله او را بردند و ایلخانی را در زنجیر کرده محبوس
داشته و میرزا علی اکبر قوام الملک بطریقه حزم و احتیاط باستانه مبارکه
امامزاده سید علاء الدین حسین ع پناه برده معتکف گردید و نواب فرمانفرما
او را بکمال خود گرد آشتی طالب وقت بر ... باز نواب امامقلی میرزا را

مأمور داشته بآن آستانه متبرکه رفته حکم حرکت او را کرده قوام الملک
و دلدار ارجمند او میرزا محمد خان را از بقعه مبارکه بیرون آورده بحضور نواب
فرمانفرما رسانیدند و این کار بی ادب بود نواب نصرالله را و اولاد او بس مبارک
افتاد که سالی نیز نگذشت بمکافات این عمل گرفتار شدند و روز دیگر
معادل شصت هزار تومان وجه نقد از عوض خان [illegible] باغ ارم ربع
فرسنگ شمالی شیراز ملکی ایلخانی که جبراً قهراً از سلسله قشقائی ایران بود از ایشان
قهراً در آورده بحضور نواب فرمانفرما بردند و کلانتری شیراز را به هادی
خان پسر میرزا ابراهیم کلانتر سابق ارزانی داشتند و آقا بابا خان بحکم
و احتیاط تمام مرتضی قلیخان ایلبیگی را به شهر شیراز رسانیدند و بعد از چند روز
سلطان زخم پنج زان وفات یافت و چون این اخبار در دولتخانه نواب
رضاقلی میرزا نایب الایاله رسید نهایت خورد را شکرالله خان نوری را گذاشته
را بشیراز روانه گردید و چون با قوام الملک لطفی مخصوص داشت بعد از ورود
سه روزه و تسلی او از طرف نواب فرمانفرما نمود و در اوایل شوال
این سال حضرت فرمانفرما میرزا علی اکبر قوام الملک و محمد علیخان ایلخانی را از
حبس مرخص فرمود و کلانتری شیراز را کما فی السابق به میرزا محمد خان ولد ارجمند
قوام الملک عنایت نمود و حکومت ایلات قشقائی و ضبط بلوکات
سرحد چهار دانگه و سرحد شش ناحیه و بلوکات فیروزآباد و فراشبند

و خنج و افزر و نواحی اربعه را کما فی السابق به ایلخانی ارزانی داشت و
لقب ایلبیگی را به محمد قلیخان برادر کهتر ایلخانی داده او را ایلبیگی
ایلات قشقائی نموده و چون مدت سالی از وزارت جناب میرزا حسن
نظام العلماء گذشت و چندان کاری به تدبیر او صورت نگرفت خاطر حضرت
فرمانفرما از او رنجیده پیشکاری را به قوام الملک و ایلخانی واگذارد. نواب
نایب الایاله در مقام عذرخواهی و استمالت میرزا محمد علی مشیر الملک
که چند سالی در اصفهان در زاویه خمولی نشسته بود برآمده حاجی
درویش حسن ندیم مشهور به نقال که از محرمان خاص حضرت فرمانفرما بود
روز به تنی روانه اصفهانش داشتند و بعد از ورود فرمایشات حضرت
فرمانفرما و نواب نایب الایاله و تعهدات قوام الملک و ایلخانی را
بمشیر الملک رسانید و تعهد نامه او را برای قوام الملک و ایلخانی گرفته
باز در زمانی وارد شیراز گردید و بشارت تفویض او رسانید و جناب
نظام العلماء که مردی با تدبیر بود از کار کناره گیری نمود. خلاصه ملازمت
نواب حسنعلی میرزا شجاع السلطنه از شیراز بجانب کرمان شتافت
و در اوایل ماه ذیقعده این سال مشیر الملک از اصفهان وارد شیراز گردید
و در باب دولتسرای حضرت فرمانفرما از کرکس و کبش نزول نمود و بعد از ورود

خلعت وزارت مملکت بروجردی را زینت داده بر مسند وزارت

متمکن گردید و در اواخر این سنه [illegible] و چند نفر [illegible] که نام بزرگ آنها

کرنیل بود و برحسب خواهش دولتین اعلیحضرت سلطان صاحبقران برای

تعلیم سربازان اذربایجانی از دولت بهیه انگلیس وارد شدند و لشکر گشته

با همراهی تمام بنزدیک [illegible] از اصفهان گذشته وارد دارالخلافه طهران

شدند و عید نوروز سنه [illegible] در روز جمعه دهم ماه ذیقعده این سال

۱۲۴۹ اتفاق افتاد و اعلیحضرت صاحبقران [illegible] جنت مکان حضرت

نایب السلطنه ثانی محمد میرزا والی مملکت خراسان و طهران اذربایجان

روانه خراسان فرمود و برحسب امر اعلیحضرت نصرالله از شهر مشهد مقدس

حرکت نمود و چون نزدیک بطهران رسید تمامی وزرا و امرا و

شاهزادگان خبر فوت [illegible] ظل السلطان [illegible] سلطنت استقلال

اورا [illegible] در روز یکشنبه [illegible] صفر سال ۱۲۵۰ بجهت [illegible] وارد گشته

بحضور اعلیحضرت شاهنشاهی مشرف گردیده و روز ۱۲ این ماه [illegible] ربیع

گلستان [illegible] جبه و حسب الامر شاهنشاهی گلستانه اعاظم

علما و امرا و وزرا و ارباب مناصب و اعیان [illegible] را خلعت

و [illegible] که از [illegible] ولایت عهد [illegible]

شمشیر مرصع و کمر و نشان [illegible] و خورشید نقشه [illegible] خلعت و فرمان

قضا جریان مشعر بر ولایت عهد و نیابت سلطنت با مصاحبت حضرت

محمد میرزا فرستادند و در ساعتی سعد خلعت مهر طلعت و اسباب مرصع را

زینت [illegible] افتخار خود ساخت و فرمان همایون را چون تاج

بر سر نهاده و طبق طبق زر و سیم نثار آن [illegible] نموده و خطبه ولایت

عهد را بنام نامی او خواندند و حضرت ولیعهد دوم برای نظم اذربایجان

و [illegible] بجانب [illegible] روانه شهر تبریز گردید و اعلیحضرت سلطان صاحبقران

برای نظم [illegible] بجانبی که [illegible] [illegible] عازم

[illegible] گردید [illegible] را [illegible] تازه نمودند و برای

[illegible] هزار [illegible] کرد و [illegible]

که [illegible] مملکت [illegible] بود [illegible] نواب حسنعلی میرزا فرمانفرما [illegible] بود

[illegible] و [illegible] در روز سیم ماه جمادی

اول این سال [illegible] از شهر طهران بجانب اصفهان نهضت فرمود

و روز چهارم ماه جمادی دوم این سال ~~موکب اعلی از شهر طهران بجانب اصفهان~~

~~نهضت فرمود~~ در باغ سعادت آباد اصفهان نزول اجلال نمود و روز [illegible] این ماه

نواب فرمانفرما و میرزا علی اکبر قوام الملک [illegible]

حضور مبارک [illegible] نواب محمد تقی میرزا حسام السلطنه

مهمی دیگر. بقیه چاپاری فارس گشته نواب فرمانفرما را کوچ داد. شیراز را به
بیرون کشانیده و شاهزاده نفقه برادرها را از او دور، فرستاده و عبدالرضاخان امین الدوله
و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه، به تهنیت برادرها و به یاد ارتقای فرمانروا
شیراز برارکند. زد و لی خان بختیاری ممسنی و دیگر باغیان ایلات و بختیاری را
گوشمالی بسزا داده و نواب فرمانفرما و نواب حسام السلطنه در روز پنجم ماه
رجب، بقیه بکتاب شیراز کوچ داده و قوام الملک در اصفهان توقف نموده که
مصاحبت جناب عبدالرضاخان امین الدوله و حاجی میرزا ابوالحسن خان از اصفهان
به شیراز آمده و روز پنجشنبه بیستم ماه. از این سال شش ساعت بعد از غروب
آفتاب اعلیحضرت شاهنشاه. از جهان خراب به آخرت و تن را که ناحیه
بیاریست که کشت فردای دیوانگان بود که ناگهان ضعف و مرض
مستولی گشت و از پای نشست و نفسی چند برآورده دم فرو بسته
قرین رحمت الهی گردید

خبر داری ای استخوانی قفس — که جان تو مرغیست نامش نفس
چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید — دگر ره نگردد به سعی تو صید
سکندر که بر عالمی حکم داشت — در آن دم که بگذشت عالم گذاشت
میسر نبودش که از عالمی — ستانند و مهلت دهندش دمی

نگه دار فرصت که عالم دمیست — دمی پیش دانا به از عالمیست

و شاهزادگان برای آنکه این واقعه در اردو منتشر نگردد تا سه شب از افغان و ناله
فرو بسته جسد پادشاه را در بیابان برای غسل جا داده، کفن نموده، کار را به او گذاشته
و هر یک ارشد شاهزادگان بخیالات خام را. ولایت خود را گرفته شتاب
تمام نموده تا غروب آفتاب این راز را آشکار و پنهان نداشته و چون
بوها را که بشنید راز نهانی روشن گردید و راز آشکاری از اردو اهالی اصفهان غوغا
نموده و چون برا روشن شده خبر. این شاهنشاه را مانند روان روحانی
برگشت روان گردانیده و نواب علی نقی میرزای رکن الدوله با برده کیان
حرم سرای محترم را. کاشان و قم را برگرفته و له از ورود شهر قم جنازه
شرف شاهنشاه. مجددا در بقعه که حقی از وقت برای آن حد و زمان
در جوار قبر حضرت معصومه علیها السلام مدفون نموده که کاف سرزنه آورده که مجمع الفصحاء
این دوره عمر را بجهت خاقان گیتی ستان فتحعلیشاه. جناب ثنا گفت
داده است

خاقان که ز نه سپهر اینک گلگون برگشت — وز بیع عمر رنگ دل جوان برگشت
خونی که ز خنجر داشت اندر دل خویش — دیدیم که از چشم خونین بیرون برگشت

در درگه تو اگر جدائی کردم		در بندگی تو بیوفائی کردم

من خاک ره سگی که مقبول تو شد		حاکم به من که خودستائی کردم

مدت زندگانی اورا بعضی ۶۷ و بعضی هفتاد گفته‌اند و زمان پادشاهی او ۳۸ سال
و پنجاه و سه تمام قمری بود و بعضی سی و هشت سال و چهار ماه. تاریخ ولادت پادشاه
در سال ۱۱۸۵ بود در جوار آستانه حضرت معصومه در شهر قم مدفون
گردید. میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی در کتاب تاریخ ذوالقرنین که
بخط او و مصنفه نگاشته است که زمان رحلت شاهنشاه. چون ۵۳ نفر
پسر و ۴۶ نفر دختر از صلب آن پادشاه. مجموعه گوهر در قید حیات باقی بوده
و شماره نبایر افزون از حد و شماره که کم کن و تخمین جز پای پوش شاهزادگان
شاهزادگان بعدد ۷۸۴ نفر رسیده بود و روز بعد از رحلت حضرت
صاحبقران نواب آصف الدوله الهیارخان و غلامحسین خان سپهدار و سایر
امراء برای نواب امین الدوله نظام فرستادند که چون کارها دیگرگون گردید
با سایر نواب از لشکرگاه خویش باردوی اعلی آمده آنچه بصلاح و صواب
نزدیک دانند بیان فرمایند تا تمشیت این کار را از اصفهان کوچ دادم
و امین الدوله چون روی خاطر با نواب حضرت فرمودند داشت

در جواب این کاغذ نگاشت که در وقت حرکت پادشاه جم جاه با خود عهد بستم
که بعد از وی با هیچ پادشاهی نخست نکنم و از این پس در زاویه خمول جوانمردی نشست
و در سوکی از برق جهنده بر از قفای نواب فرمودند گسیل نمود که بی تابی را
راحت را برگیر تا با رحمت خاطر اصفهان را تو سپارم و آن سپاه که در رکاب
حاضرند ملازم رکاب تو سپارم و چون در اصفهان نشستن گیری فرمان تو
در بنگاه روان تر باشد و لشکر نیز بی درنگ بسوی تو شتابند و نواب
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسید و ملک زادگان عراق نیز
بسوی تو آیند که برادر بزرگتری و کار بدر توانی برد و با صد بار از لشکر
از اصفهان آهنگ تهران کنی و کار بدر بسته در مملکت ایران پادشاه
باشی نواب فرمودند که حرارتی در مزاج هست و قطعی برگشتن
امین الدوله نگذاشت و چنین داشت که اگر بیش از این بود دیگر مردم خود اجازه
گردد تهران برانند نظام دل رسید القصه نواب فرمودند از قصه ممنون
محمدتقی میرزا حسام السلطنه را با نواب بروجرد روانه داشت و خود نواب
شیراز شتاب کشید و جناب امین الدوله بعد از اینکه از فرمانها

تمامت سپاه را رخصت انصراف بوطن خود داد. شهر اصفهان را به نواب
محمد رضا میرزا خلف الصدق حضرت خاقان مغفور مرحمت فرموده از اصفهان به تبریز
رفت و کیفیت رحلت آن حضرت را بحضرت ولیعهد ثانی نایب السلطنه
محمد میرزا بیان نمود حضرت ظل الله که از وفات پدر معظم خاطر ملول
داشت از رحلت جد اعظم نیز اندوهناک شده نواب میرزا ابوالقاسم
قائم مقام و امرای دربار بشارت داده و تسلیت ایشان گفته کسب نص
شاهنشاه مغفور از سلطنت را جز حضرت والا دیگری سزاوار نخواهد بود و دولت
و اقبال عزیمت تهران لازم نمود زیرا که وارث سریر و جهانگیری بود و وزیر
مختار دولت بهیه انگلیس معادل ۷۰ هزار تومان برای مخارج ادا نمود لیکن
آن حضرت با سپاهی آراسته بعزم ورود بتهران نهضت [illegible] و در روز نهم ماه
رجب این سال با جلال و وزرای مختار دولت بهیه انگلیس و روس بر اورنگ
شاهی جلوس فرمود و تاریخ این جلوس میمنت مانوس را چنین گفته

در جلوسش چو بود نور الحق   گفت تاریخ آن ظهور الحق

و در اواسط ماه سیم رجب [illegible] الله با شش هزار نفر لشکر نظام
و ۲۴ عراده توپ و شش هزار نفر سوار از تبریز بجانب تهران نهضت فرمود

و در ۲۲ ماه شعبان این سال با جمعیت دارا و شوکت اسکندری وارد دار الخلافه
تهران گشته در باغ نگارستان بر اورنگ خسروی جلوس فرمود و در روز دوم
ماه رمضان این سال از نگارستان بارک [illegible] رفته اهالی حرم را ملاقات
نمود و در روز ۱۴ ماه رمضان حضرت اقدس اعلی محمد شاه در ایوان [illegible]
ارک تهران جلوس [illegible] فرموده برکت [illegible] ابجد خاقان صاحبقران کلاه
تاج کیانی را بر سر گذاشت و با شوکت تمام رخصت سلام عام فرمود و طبق طبق
زر و سیم نثار نمود مجلس جلوس بسعادت درگذشت و بشغل ملکی اهتمام رفته
تمامی خلق در عهد پادشاهی غنوده و میرزا فضل الله خاوری شیرازی در تاریخ
ذوالقرنین نگاشته است که غیر تاریخ در وفات و جلوس سلاطین
شعرای فصاحت پیوند بنظم در آورده. لذا تاریخ [illegible] سلاطین با تمکین را
به تحقیق گفته اند چنانکه حاجی سلیمان بیک صباحی متخلص به بیگدلی کاشانی
در وفات علیمردان خان و جلوس جعفر خان زند فرموده است

فوت گشت صباحی [illegible] سلطانی   علیمراد دوران شده گشت جعفر خان

در جلوس فتحعلیشاه [illegible] متخلص ملک الشعراء فرموده است
برکت [illegible] شد در نشست باباخان

اگرچه این شهر در جهت گر خوشه‌چین خرمن آنان و طرز فصاحت
ایران قطعه اتخاذ را داشت.
از آن فتحعلیشاه شده محمدشاه گشت [illegible] سلاطین جلیل در وی اگر لیست
خاوری نوشت. بخش که از کشت شاهان شد بعد از فتحعلیشاه محمدشاه گشت
و نواب حسنعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس چون از قضیه فوت خبر رحلت خاقان
صاحبقران را شنید دو هزار سوار به یاری روانه کرمان فرمود و برادر کهتر اعیانی خود
نواب حسنعلی میرزا شجاع السلطنه را از واقعه مطلع نموده او را احضار به شیراز داشت
و خود لباس ماتم در بر کرده و بعد از ورود نواب شجاع السلطنه خطبه
سلطنت و سکه دولت را بنام نواب فرمانفرما نمودند و چون [illegible]
معزی اله قوام الملک را که در اصفهان توقف داشت احضار به شیراز فرمود
تخلف نمود میرزا محمدخان پسر بزرگ او را گرفته حکم [illegible] فرمود و توسط حاجی
شکرالله‌خان نوری از کشتن گذشت و بقیه در ارگ شیراز محبوس داشته
پس نواب فرمانفرما و نواب فرمانفرما در تدارک و جمع آوری لشکر فارس
پرداخته و نواب شجاع السلطنه و چند نفر از شاهزادگان دیگر و پنج هزار نفر سوار
و پیاده. از اتمامیت و [illegible] به قصد اصفهان از شیراز روانه داشت و در اواخر

شوال این سال اعلیحضرت شاهنشاهی در دفع نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه
و تسخیر مملکت فارس همت گماشته برادر کهتر خود نواب فیروز میرزا را برای
حکومت مملکت فارس احضار فرمود و منوچهرخان گرجی معتمدالدوله را طلب نموده
تسخیر آن مملکت را در عهده او گذاشت. [illegible] و میرزا ابوالقاسم دوالریاستین [illegible]
وزیر [illegible] مالک کرمانشاهان و لرستان و عربستان که [illegible] بطرد بود
و محمد طاهرخان قزوینی که از امرای نامدار بود با معتمدالدوله موافق فرمود و مستر
لندزی انگلیسی و شیل صاحب و چند نفر از صاحبمنصبان انگلیس و شش هزار نفر
سپاه نظام و چند عراده توپ به اتفاق میرزا محمدخان بیگلربیگی قاجار دولو
حاوی حضرت سعادت [illegible] نایب السلطنه محمدخان زنگنه [illegible] و جعفرقلیخان
زنگنه قراچه داغی و محمودخان [illegible] خوئی و منصورخان فراهانی و سلیمخان
چگنی مأمور گشت نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله فرمودند و چون این جماعت
به کاشان رسیدند یک [illegible] است. حضرت فیروز میرزا و معتمدالدوله او را از اردو
مرخص [illegible] و [illegible] دیگر باتفاق مستر لندزی به جانب اصفهان
شتافته در اصفهان به سمع لندزی رسید که نواب شجاع السلطنه و شاهزادگان

حیدرقلی میرزا و شاهزاده سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با لشگری انبوه با هنگ
اصفهان از شیراز بیرون شده نزدیک بابا حاجی آمده‌اند و سرلشکری با افواج
رزم آزموده و سواره اقتدار به تعجیل از اصفهان بایزدخواست آمده و شهر
را گشته مشغول جنگ گشت و نواب شجاع السلطنه از آباده گذشته
وارد منزل شولگستان که ۵ فرسخی قریه ایزدخواست است شده
روز دیگر سرلشکری با افواج قاهره از ایزدخواست بجانب شولگستان
و نواب شجاع السلطنه از شولگستان بسمت ایزدخواست حرکت نموده
و چون یکدیگر را دیدند هر یک از جانبی صف آرائی نموده نواب شجاع السلطنه
نیزه تنهای را گرفته از پیش روی صفوف خود راند. این مصرع را
مکرر میخواند «نخجیر با سالار لشکر باد» داره بر دو جانب و آنها را
لیوی دیگری انداخته دیگر توپ توپخان شاهنشاهی از آنجا توپ فارسیان را
هدف نموده که چند توپ سه‌تنی از فراز ارابه بر خاک مذلت افتاد
و طاقت جنگ نداشته نواب شجاع السلطنه بر خواست چند تن دست
دیگر بر سوار و پیاده فارسیان زدند و چون اسب سوار را انداخته
و نواب شجاع السلطنه سپاهی نمود و چون بارها کردند توپخانه

شاهی بیم یافت و مردان خود را ترغیب جنگ نمود و هیچ فایده نبخشود
و شکست بر اردوی فارسیان افتاد و از راه و بیراه در میان صحرای پر از
برف افتان و خیزان رفته تا به کوهستان رسیدند و ساعتی از سینه
و ساعاتی بجانب شیراز دویدند و خبر این واقعه چون به شیراز رسید اتباع دولت
نواب فرمانفرما در شیراز این واقعه دو دل شده و بزرگان فارس که از یک اثر دل
جنبش کرده بهانه‌ها جانی از نواب فرمانفرما گردیده خاطر نمودند دل را بجانب
اعلیحضرت محمدشاه انداخته دربان را به نواب فرمانفرما داشته و نواب
فیروز میرزا و منوچهر خان معتمدالدوله و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین شیرازی و
محمد طاهر خان قزوینی از اردوستان و صرود نزد از منزل آباده باز ردی
سرلشکری انگلیسی نوشته و به پیمان فارسی شیراز را بازسنده و یک
بجانب وطن ما رفت خود رفته و نواب شجاع السلطنه و رضاقلی میرزا
و تیمور میرزا وارد شیراز گشته نواب فرمانفرما را نوله از شیراز الحاقی
نموده و چون فرمانفرما قرار را بر خود عار دانست نواب رضاقلی میرزا
نایب الایاله و تیمور میرزا و کیقلی میرزا والی لرستان نواب فرمانفرما

و والده ایشان و زوجات و اولاد و آنچه زر و جواهر و اموال و بردگان داشتند
برداشته به راه گشته صبح زود شیراز را بدرود گفته از دروازه خارج شد.
شب تمام از راه شولستان ممسنی و در بهبهان و جراحی و دهدشتی
به محمره رفته در کشتی نجات نشسته و از دولت [illegible] گشته به دارالسلام [illegible]
سفر به بغداد رسیده در آنجا اقامت نمودند و در همان روزی که آن
شاهزادگان از شیراز بیرون شدند رفعت نواب فرمانفرما هر یک
از وجه خود را توسط صدر [illegible] کتابچه علما و بزرگان شیراز روانه داشتند
و اوباش شهری چون از این کار خبردار شدند کسان دیگر را از جمله
انبوه کرده هر یک [illegible] هر جا [illegible] و والی گرده کلی جماعت اوباش با آن قدر
قناعت نکرده کتابخانه نواب فرمانفرما و تشکیل آنها که در خارج
از ارک و کلی بود [illegible] اکثر را به غارت کرده و چون نواب
فرمانفرما آن گنجایش را داشتند از قلعه در شیراز و تکلف از [illegible]
ایران خود [illegible] و مشقت تمام شده چهار اسب بدست آورده با کتاب
و بسته و چند نفر دیگر نیز به عزم رسیدن به شاهزادگان سوار شده و چون

به دروازه باغ شاه رسیدند علی اکبر خان نفر که به تفنگچیان امر داشت تحفظ
دروازه بود آنها را منع و [illegible] منع نموده ولابد برگشته عودت به ارک نمودند
و روز دیگر در شیراز شهرت افتاد که [illegible] اعلیحضرت محمد شاه [illegible] از دنیا [illegible]
اند. زبان عامه [illegible] و سرداران قزلباش وارد به شهر شوند ایشان را
گشته اموالش را غارت میبرند و اوباش و کسبه شیراز از این خبر وحشت
نموده ازدحام کرده در شهر و بازار فریاد نمودند که ما حاجی حسنعلی [illegible] خود
شاه دیگر را نخواهیم و بازدحام تمام در میدان ارک آمده و نواب
فرمانفرما با این سلطنت از ارک در آمد و در عمارت کاخ برادرانش
شاهزادگان نشسته و میرزا محمد خان [illegible] قوام الملک را که مدتی در حبس بود در آورده
لطف [illegible] خلعت داده منصب کلانتری را کماکان [illegible] و عمارت
[illegible] و محمد علی خان ایلخانی را احضار نمود و ایلخانی را وحشت کرده انکار نمود
نواب [illegible] چه آن نیز [illegible] خانه آورده و ایلخانی را
خانه خود [illegible] شیخ [illegible] امام جمعه شیراز

نماید. زود نواب شجاع السلطنه که به خیال امام جمعه رفت و بعضی برای
گشتن از خانه برگشته و جناب امام جمعه نیز زود و نصیحت نمود و شجاع السلطنه
را به بهانه مقصود روانه فرمود لیکن اوباش تهران خانه امام جمعه را غارت
کرده آنچه را یافته بردند حتی درها و پنجره‌ها و سنگهای ازاره را. و جناب
معتمدالدوله به پایه‌ای دلنشین خاطر نواب فرمانفرما را جان باسوده که
برای ورود او و همراهانش تدارک ضیافت دید. چهارده هزار حسین فرموده
در این مصالحه و مرافقت نارسید و نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله
با اردو و همراهان از اهواز به بهبهان رفت. دیگر تا مدت روز
۲۸ شهر ذیقعده این سال، به خاطر جمع از تنگ الله اکبر وارد حکمیه شیراز
گشته در باغ نو یک فرسخ جنوبی شیراز نزول کرده اطراف
باغ را لشکرگاه نموده و جمعی از کاران حدی فرمانفرما و مالکیت اعیان
فارس استقبال از ایشان کردند و روز ۲۹ آن ماه. ذیقعده این سال
~~به خاطر جمع از تنگ الله اکبر وارد حکمیه. شیراز گشته در باغ نو~~
~~یک فرسخ جنوبی شیراز~~ لیز دروازه اصفهان شیراز به وجه شایسته

و افواج سرباز وارد شهر شدند و ارگ را برای نواب فرمانفرما مهیا نموده
پیغام فرستادند که در این دیوار ارگ نشستن و در را بر خویش بستن و خود را
تا فرمانفرمائی رضا نیست بازرسانید. پیغام داشتند که شهر را خرد شده است زمانی
که از خوزستان تا اقصای کوهستان در دست قدرت داشتند کدام کار
برای چنین روز پرداختند اگر در ارگ نشینند که کوه توپ و دورش
سرباز اردو ارگ را گلستان خاک کنند اگر اذن دهید تا این بنده
حاضر خدمت گردم و شما را از جانب پادشاه بسود. دارم. نواب
فرمانفرما با این سخن رضا در داد و نواب شجاع السلطنه برادر
بهمن گفت راه نجات در این است که بدار حضور معتمدالدوله را
ببندیم ضرب شمشیر دونیمه کنم و چون سپاه بی‌سالار گردد در اطاعت ما شوند
نواب فرمانفرما این رای را نشنوده و معتمد دیگر? داشت که چون من طهران
اشاره کنم تو هم کار خود را بساز. و چون نواب فیروز میرزا و جناب
معتمدالدوله داخل ارگ شدند گماشتگان از دخول بقعه? آنان
منع نمودند و جماعتی از ایشان به حرسیده? داخل ارگ شدند و نواب
فرمانفرما در ایوانی نشست و نواب شجاع السلطنه به شمشیر را

با پسرش دل ستاید. نواب فرهاد میرزا و معتمدالدوله سرکردگی نواب فرهاد میرزا
فرود آورده و صحبتهای متفرقه بمیان داشته و شجاع السلطنه در اثنای
اشعار فرهاد میرزا تا آنکه ادای نظام نظم خارج ارگ را تمام نموده و فرهاد میرزا
معتمدالدوله از ارگ در آمد. سرباز قراول نواب فرهاد میرزا و شجاع السلطنه
گماشته و بنظم نشاند. و احکام [illegible] منزل پرداخته و نواب فرهاد میرزا
~~معتمدالدوله [illegible] قراول نواب فرهاد میرزا و شجاع~~
~~السلطنه گماشته~~ در باغ نظر نصل بارگ منزل نموده و میرزا محمد خان
قاجار دولو [illegible] رضا قلی میرزا و میرزا ابوالقاسم ذوالفقاری [illegible]
کوچک کرمانی معروف که [illegible] خان [illegible]
و ملک کرم خان [illegible] و محمد هادی خان قزوینی [illegible] آقا بیگ خواجه حرم
نواب فرهاد میرزا نزول نموده [illegible] این روز نواب فرهاد میرزا و نواب
شجاع السلطنه را از ارگ در آورده به منصور خان فراهانی سرتیپ
با یک فوج سرباز و [illegible] روانه تهران نموده
و [illegible] روز [illegible] ماه [illegible] این سال
اتفاق افتاد و اعلیحضرت جمشید رتبت محمد شاه جشن نوروزی

را در دارالخلافه تهران [illegible] ماه [illegible] این سال منصور خان
سرتیپ فوج فراهان نواب حسنعلی میرزا فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا را بمنزل [illegible] تهران رسانید. [illegible] علی
[illegible] داشت و محمد قلی خان بیگلربیگی تهران [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] کرده. نواب شجاع السلطنه را از زور [illegible] چشم عاری نموده [illegible]
آن [illegible] وارد شهر تهران [illegible]
فرود آورده و نواب فرمانفرما [illegible] ربیع الاول سال ۱۲۵۱
[illegible] در تهران [illegible] و [illegible] حاجی میرزا حسن ناظر
مازندرانی و حاجی [illegible] خواجه باشی تا آخر عمر با او همراهی کرد و نواب
شجاع السلطنه [illegible] سال ۱۲۶۹
وفات یافت

فغان زین ستمکاره گوژپشت   که یکرا بپرورد و دیگر بکشت

و نواب فرهاد میرزا از سال ۱۲۱۴ [illegible]
[illegible] فرمانروائی مملکت [illegible] داشت [illegible]

١٩ پسر بود. نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله نواب امامقلی میرزا
عضد الدوله نواب محمدعلی میرزا والی نواب نصرالله میرزا نواب محمود میرزا
حسام الدوله نواب شاهرخ میرزا نواب طهمورث میرزا نواب اکبر میرزا
نواب ایرج میرزا نواب منوچهر میرزا نواب طهماسب میرزا نواب کیهان(؟)
ابراهیم میرزا و از آثار نفیس باقی فرمانفرما در شیراز باغ نو است که در سال
١٢٢٥ تمام شده است چنانکه شاعر بوده فصیح محمدعلی [illegible] گرگانی
تاریخ آن گفته است شعر از غنچان رشک رنج تا که تاریخ باغ سر کرم(؟)
و عمارت اینه خانه کاخ باغ نظر و گلی است ~~ضمن تعمیر الدوله بعداً~~

سلسله جلیله شاهزادگان قاجاریه شیرازی

ملحقه
صفحه ١١٠

از بزرگان محترم شیراز است. پس از سلسله جلیله شاهزادگان شیرازی که سالها
این مملکت فارس را از برکت کفایت و اجداد آنها برپا کرده
اساس(؟) دیده. با وجود تغییر سلسله جمیع اعقاب آنها است عهده
آنان حقوقی داده. اولاد سلطان شاهزاده انام اعقاب ملوک
و حکام در حد سلطنت با بوده در حد تیه سلطنت را دارند.

نواب اشرف ارفع امجد والا فرمانروای مملکت شاهزاده حسینعلی میرزا
قاجار فرمانفرمای مملکت فارس که شرح حال محتشمه افعالش و دیگر
وزراء و شعرای درگاهش در سال ١٢١٣ تا سال ٢٥٠ در طی
وقایع سالها در کتب، اول آن فارسنامه ناصری نگاشته گردیده و مرحوم
شاه. حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشای خود در احوالات حضرت
فرمانفرما مرقوم داشته است که اگرچه طبع شعرش موزون بود لکن از
انتظام ولایات بنظم عبارات نمی پرداخت و بر تنبیه اتفاق شعری از
بحر خاطر مبارکش چون در شاهوار انگارش و این چند بیت از آن
حضرت ثبت گردیده:

در برابر نظر روی تو از شب نظر | فردی از روی حور آیات ولی منکر است
یار اگر بر سر گفتار است چه سود از دگران | دوست گر به سر مهر است چه بیم از دشمن
دشمن تو است اگر دوست چه هجران چه وصال | یار اگر با تو بود یار چه گلخن چه چمن
ای شه خدا تو آگهی از دل ما | که روز ازل هم تو سری گه ما
با مهر چو آنچه از آب و گلم | مهر تو کجا برون رود از دل ما

۱۲۵۱
۱۲۵۴

مدت ۳۱ سال به امر حکمرانی و ایالت فارس پرداخت و در سال
در دارالخلافه طهران رحلت ابدی یافت و حضرت فرمانفرما ۱۹ نفر
پسر بود اول ایشان [illegible] سلطنت گری و چراغ [illegible] دولت عظمی
نواب والا رضاقلی میرزا نایب الایاله در سال ۱۲۲۰ در شیراز از بطن دختر
ملک اختر محمد قلیخان قاجار بیگلربیگی ناحیه ارومی آذربایجان تولد گردید
در زمان پدر بزرگوار خود در ایالت ملکی مراحلی تمام نمود و در روز
پس از گذشتن نواب فرمانفرما به مال خود و والا ناصره [illegible] و آنچه را
نتوانسته از نقد و جواهر که به دست حکمرانی در ذخیره داشته برداشته
از شیراز به بغداد و از بغداد به لندن رفت و چون اخراج گشته نواحی
رجوع نمود پس از دولت انگلیس در حق [illegible] دعوت به بغداد نموده
خانه عالی [illegible] بیت [illegible] رجعی اوقات [illegible]
وسائل [illegible] حرام [illegible] و حق الصدق نواب والا شاهزاده
نمودند در سال ۱۲۴۸ در شیراز [illegible] گشته سالها در بغداد [illegible]
کمالات نموده در سال ۱۲۶۵ از بغداد به طهران آمده [illegible]

اعلیحضرت اقدس شهریاری [illegible] گشته مواجب لایق در حق مجری شد
و در سال ۶۶ عود به شیراز نمود و [illegible] گشته والاجاه خود را در [illegible]
[illegible] بوده در سال ۱۲۷۶ حکمران
نواحی [illegible] گردید و در اوایل سال ۱۲۷۷ با حضرت نواب
اشرف والا حسام السلطنه سلطان مراد میرزا به خراسان رفت و [illegible] هرات
[illegible] گردید و [illegible] رشادتها [illegible] نمود فتح و فیروزی [illegible]
گردید و [illegible] شاهانه [illegible] سپهسالار [illegible]
سرافراز گردید و در سال ۸۲ با حضرت نواب [illegible] عود به شیراز
کرده [illegible] نمود و در سال ۱۳۰۰
حکومت [illegible] لایق [illegible] در سال [illegible]
[illegible]
[illegible] اخلاف
شاهزاده عبدالعلی میرزا شاهزاده عبدالحسین میرزا شاهزاده عبدالمجید میرزا
در حیات [illegible] والاجاه [illegible] مشغول کسب کمالات [illegible]

پسر دوم مرحمت پناه فرمانفرمای خلد مقام اولاد ملوک دارا شاهزاده
اسمعیل میرزا در سال ۱۲۲۱ متولد گردیده و چون خیلی دلاوری و رزم‌داریهای
ابراز می‌نمود او را تهمتن گفته‌اند. در زمان حیات والد ماجد بحکمرانی
نواحی سبعه برقرار بود در سال ۱۲۷۱ رحلت ابدی نمود.

پسر سوم مرحوم فرمانفرما قرة عین کامکاری غرهٔ ناصیه
بختیاری شاهزاده نجفقلی میرزا والی در سال ۱۲۲۲ تولد گردیده
در سال ۱۲۴۷ حضرت فرمانفرما دختر نجیبه سلالة السادات
میرزا منصورخان بهبهانی را که از بنی اعمام والی و حکمران نواحی کو
کهگیلویه و بهبهان بود در عقد ازدواج نواب نجفقلی اله در آورده و او را
بعنوان فرزندی میرزا منصورخان برده روانه بهبهانش داشت و بعد از سالی
او را لقب والی مقرر فرمود و در سال حدود چهار رشادت علی الحسنی کسب
شاهزاده و میرزا منصورخان را بعداوت رسانیده و با تمکن گر صفحه‌ها نموده
تا در سال ۱۲۴۱ فتح ارباب میرزا منصورخان آمده والی عود به گزارش نمود

و در سال ۵۰ در همه جا با برادر مکرم خود نواب نایب الایاله مرافقت نمود
و چون نواب از دولت انگلیس گسسته بوطن عراق عرب گزیده و
عمری را با آن بسر برد. پسر چهارم مرحوم فرمانفرما نقاوهٔ اولاد سلاطین
جهان شاهزاده نصرالله میرزا خط شکسته و نستعلیق را خوش
می‌نوشت و سالها حکومت شولستان ممسنی برقرار بود و بلوک
اردکان فارس را برای معیشت خود در تیول داشت. پسر پنجم مرحوم
فرمانفرمای خلد مقام ابا خواقین زمان شاهزاده تیمور میرزا
حسام الدوله در فنون سواری و شکار و آمیختن با درنده زمان بود. از حضرت
برادران خود لدی الشرار به بغداد و از بغداد به لندن رفت و سالها در
عراق عرب توقف نموده بعد بدار الخلافه طهران آمده مورد عنایات
ملوکانه گردیده و هم در آنجا رحلت ابدی نمود. پسر ششم
مرحوم فرمانفرما گوهر صدف بزرگواری اختر درج کامکاری.
شاهزاده شاهرخ میرزا کمالات لایقه شاهزادگان را
بوجه احسن بیاموخت و سالها در کنف مراقبت علیه کوشش وافی

نموده در مراحل حکمت و کلام فاضلی ماهر گردید و در سال ۱۲۶۵ الی
۱۲۶۶ حکمرانی خطه کاشان برقرار بود پس خود را از کارهای
دیوانی برکنار داشت و جز ساخته علمی و معاشرت اهل فضل
و کمال کاری نداشت و در سال ۱۲۹۰ در شیراز برحمت ایزدی
پیوست رضیعه الصدفش نواب والا شاهزاده جلال الدین میرزا
در سال ۱۲۵۱ متولد گشته سالها است در پایتخت مبارکه حضرت
اسعد ارفع امجد والا ظل السلطان ادام الله شوکته ورود آورده
قرین باهات گشته است پسر هفتم خاقان مآب
فرمانفرما است نور حدیقه سلاطین شاهزاده همایون میرزا
صاحب اختیار زمانی از زندگانی مرحوم فرمانفرما حکومت ناحیه
زراب برقرار گردید. اورا صاحب اختیار گفته پسر ششم
مرحوم فرمانفرما است نور حدیقه خاقانی شاهزاده اکبر میرزا
خط نسخ و تعلیق خفی را خوش نوشت در جوانی بدرود زندگانی
نمود پسر نهم مرحوم فرمانفرما است حمزه اولاد ذکور نداشت

و نقاوه ابناء سلاطین کامگار شاهزاده کیخسرو میرزا سپهسالار
شاهزاده ئی بود رئوف و ملک زاده عطوف بعد از وفات
والد ماجد گوشه انزوا را اختیار داشت و لبس و زبان زیبا
میپرداخت و بهیچگی امور مشغول با شعار خود ساخت و در سال ۱۲۷۱
در شهر ... برحمت ایزدی پیوست و والده محترمه اش جنت
رضیعه امیرگونه خان کرد زعفرانلو ایلخانی مملکت خراسان بود و ضعیفه
صدفش نواب والا شاهزاده جلال الدین میرزا ارشد مجدره
شاهزاده خانم دختر نواب والا اکرم شجاع السلطنه متولد شده.
کسب کمالات نموده مسلکی تمام بخط ... شعر ... دارد و
خیبر قصه رقطعه و غزل درهجی را در خاطر خود جمع آورده است
در سال ۱۲۸۰ حکمرانی ملوک کازرون برقرار گردیده در سال ۹۰
ایالت خطه لار و نواحی سبعه خاطر خود را شاد داشت و از عهده
نوازش برآمده جلالتمآب حاجی محمد ناصرخان ظهیرالدوله

که خالوی والده ماجده نواب معزی الیه بود از مشکاری

مانی مشغول گردیده ارباب حقه و عرض ارباب خود اورا فراهم

آورده و علاوه در کار خود خرسندی بدارالخلافه شده در سنه

سنی آیه شریفه فخرج منها خائفاً یترقب قال رب

نجنی من القوم الظالمین را خوانده بجانب تهران شتافت

در خدمت اولیای دولت مآب دیوانی خود را بعمل داده

ترقیات کلی نموده برقرار نمود آقا با والد ماجد خود نموده در کلیج

قناعت گذشته بمواجب دیوانی و منافع ملکی معیشتی ماهانه دارد

ولی پسر دوم مرحوم فرمانفرما گوهر صدف شهریاری شاهزاده

اسکندر میرزا برادر اعیانی نواب بهاءالدوله رضاعلی میرزا

در خون نوازی و شکاره آنکه آقا برادر اعیانی خود نواب

تیمور میرزا حسام الدوله نموده گمان نخست سابقه کرد و چند

سال در کرمان ماند و هم در آنجا برحمت ایزدی پیوست و

اورا دو نفر پسر است. بزرگ طرز ماجد بزرگواری و

عزوجهه ماهانه شاهزاده جهان نوش میرزا و

شاهزاده اصغر میرزا پسر دوم مرحوم فرمانفرما است

نقد صرفه سلالش ماهانه نواب والا شاهزاده. بادر میرزا

در سال ۱۲۴۴ تولد گشته در سادی عمر پسر تیپ فوج خاصه

شیراز برقرار گردیده بعد از وفات والد ماجد بیش مراحلی در

کارهای دیوانی ننمود و بمواجب دیوانی و منافع ملکی گذرانی

ماهانه دارد و وله الصدق نواب شاهزاده. محمود میرزا

جوانی است خلیق و بخوش دیگانه شفیق نواب شاهزاده

اسدالله میرزا نواده نواب والا بادر میرزا جوانی است

مودب و بعد بر قوه خود کسب کمالات نموده محسود اقران است

پسر دوازدهم مرحوم فرمانفرما نواب محمد کاظم میرزا

سالها در تهران توقف نموده تا برحمت ایزدی پیوست پسر

سیزدهم مرحوم فرمانفرما نواب محمد میرزا سالها در عراق

و سه قطعه ارث است ، رحمت ایزدی پیوست پس چهاردهم و
پانزدهم مرحوم فرزندزادات نواب کامران میرزا و سلطان
ابراهیم میرزا ازین لطف تولد یافته‌اند پس ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ مرحوم
مرحوم فرزندزادات نواب داراب میرزا و نواب منوچهر میرزا و
نواب ایرج میرزا وخلف الصدق نواب داراب میرزا شاهزاده
کاوس میرزا است وخلف الصدق نواب ایرج میرزا است شاهزاده
سیاوش میرزا که تحصیل کمالات لایق شاهزادگان را نموده و اکنون
تحصیل سعادت نکرده است پس نوزدهم مرحوم فرهاد میرزا است
نواب طهماسب میرزا مدتی در توپخانه مبارکه سرکار
صاحب منصب بوده در سال ۱۲۷۰ وفات یافته به رحمت ایزدی پیوست
وخلف الصدقش نواب محمد حسین میرزا در عنفوان جوانی به قتل
مواجب دیوانی معیشتی دارد و تمام نوادگان حضرت فرمانفرما
حسنعلی میرزا طاب ثراه نوازش بزرگی را از مرحمت هر یک

به اندازه رتبه خود حالی را از مرحمت‌های انواع مرحمت دیوانی
گشته ولی نوید مساعدت بخت را نیافته‌اند .

باغ نو از بناهای نواب والا حسنعلی میرزا فرمانفرمای سابق
فارس است در جنب مغرب باغ جهان‌نما است در سال ۱۲۲۵
بنا فرمود و محمد علی جرجی که شاعری پاکیزه بود در تاریخ بنای آن
گفته است شعر از جهانستان رفت رنج تا که تاریخ باغ نو گفتم
و آقا محمد جعفر ادیب متخلص تاریخ اتمام آن را ۱۲۲۸ فرموده و فرمود
و سلسله شهرت این تاریخ او را آقا محمد جعفر فرموده گفته وای
تاریخ ثبت آن شاهزاده عمارتی از جنس سنگ مرمر
دولت و ... بزرگ گشته عمارتی ملوکانه و دور او را
از سنگ تراش ساخته‌اند از صدمه زلزله سال هفتاد و نه عمارت
بحال خود گذاشته است و دریاچه در پیش روی این عمارت ساخته‌اند
۱۲۵ و در کنار این دریاچه یک ردیف درختان نارنج و در ردیف
دیگر درختان سرو آزاد کاشته‌اند و اکنون جز اوقاتی برای باغ

رزجهای ساده است و زبردوره خواجه حافظ) بیان حیدرآباد و بعضی جزایر

بیابه شاتی حیدرآباد بهم مدنی تابع لندن است که در مغرب شرقی

آن بنادر الجزیره و بعضی نام صحراها است در مغرب آن که در دو سر کوه لبه

زران بنا نمایش خاجب گذاشته .

الله حمید میرزا پسر جمشید . خیرالنساء نام دختر تهمینه میرزا

عموی جمشید است که یکی از هم زن عمه ... است دختر دیگر الملک ۵

در ۱۵ شهر آبان ۱۲۲۸ ... جمع میرزا ... اشرف

حاکم الدوله ... الدوله و ... میرزا ... است

و تمام قرآن و حوادث ... است ...

صفحه ۶۷

تاریخ عضدی ... کرمی

ما احترامات فرمانفرما آنچه در میان تمام اولاد خاقان مغفور

فرمانفرما را ... بزرگ (مادر خاقان) ... داشت

دوست کرد با ... که هم ... به ... میرزا ... میشود

اسم ... دختر ... میرزا ... ام الخاقان دختر فرمانفرما

که زن وقتیکه نود سال عمر داشت و در کرمان سکنا داشت بنام

آسیه خانم والده امیر . خاقان مغفور ابتدا بیست دختر

ام الخاقان ... . دیگر آنکه فرمانفرما در زمان حکومت کیک

دوازده هزار جهاز ... و اسب انگاری که گوی مرصع بر دوشش بود

سوار شده ... آن ... را ... گردان ... که

... به ... الدوله حاکم اصفهان ... زاده شده که در

... حکومت آن ... را ... است ... ولی

... بردم ... تا ... سال ... شاه ... مرحوم

... رضوان ... گان ... الدوله ... دیگر

سپهدار حاکم ... ان ... این ...

مسافرت ... شاه به عتبات ۲ جمادی الاولی ... ۱۲۸۷

ماجرای ملاقات با نواب تیمور میرزا ... رحمة الله [illegible]
۱۲۸۶ ستّ و ثمانین
(۱/۶)

شاهزاده والا نژاد تیمور میرزا ولد مرحوم حسنعلی میرزا فرزند این پادشاه
مرحوم خاقان مغفور فتحعلیشاه. قاجار که در ایام دولت پادشاه مغفور
[illegible] نیز یار خدمت [illegible]. محمد شاه. [illegible] در سنه ۱۲۵۰ هجری
برادر که رضاقلی میرزا [illegible] به تحقیق میرزا والی [illegible] و شاهزاده [illegible] میرزا
[illegible] میرزا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] علیه [illegible] افضل
الصلوة و اتم التحیات روی آوردم [illegible] که در اکثر
اوقات ایشان [illegible] توقف کردم [illegible] [illegible]
ایشانی با برادران رضاقلی میرزا و [illegible] میرزا [illegible] طریق ترکستان
و بعد از سالها [illegible] عزت [illegible] ایشان [illegible] داده و [illegible]
حضرت الهی [illegible] در آن [illegible] سعادت [illegible]
ازادی زیارت [illegible] الانشاء [illegible] اطراف [illegible] مشغول بودیم
چون [illegible] دولت ایران [illegible] از آن [illegible]
گشته.

[illegible] بازی بهاران و [illegible] کردم سعادت کردم اعلیحضرت شاهنشاه
گیتی [illegible] فضل و رحمت الله [illegible] من [illegible] السلطان ابن السلطان
. . . ابوالمظفر [illegible] ناصرالدین شاه.
که [illegible] احکام [illegible]
[illegible] و [illegible] سعادت [illegible] رحمت این پادشاه [illegible]
[illegible] در رقعه [illegible] خط [illegible] در رقبه [illegible] [illegible]
[illegible] و رضاقلی میرزا در سنه ۱۲۷۹ [illegible] بودم [illegible]
[illegible] الکرام [illegible] [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] کردم [illegible] [illegible] [illegible]
رضاقلی میرزا را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دادم تا [illegible] [illegible] [illegible] محزون [illegible]
[illegible] گردیدم. چون [illegible] زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت

و بند چون دولت کثرت را بوسی کتاب ... وزیده چون
کاشانه هستی درآرند. بند و بستی هر کسی را بختی و هر عمر را سازی و
هر دلی را عزتی مقرر فرموده. و هر یکی را در مانی معین نموده است. خصوصاً (
... بانو ... گریه ... دوستعلی خان معیرالممالک را احضار ای
... ارادت ... مامور فرموده ... الآن ... اتفاق افتاده
نگارنده ... ولی ... دارد ... که آن وقت ... توقف ایشان
در توقف و حضور ... بود گفتم ولی ... توقف ... جواب
زیارت حضور ... بانو روحی فداه. ... ایشان
رخصت ... و ... که اگر ... این
... از ... از ... عفو ... گفتم

جسم سفر که بر حال تو افتد ... جسم ... بود ...
از ... خسروانه ... ووزر کلمات ملوکانه که
ملوک کلمات ... بود ... لطف و عبارت ... این بنده نیز
... الصدور ... صدفت ... برهان

دوستعلی خان معیرالممالک ... معیرالممالک فرزند ... معیرالممالکی

بنگارش گذارده، اکنون تولد یکایک را بنویسد

شوال از همین ... ۷ ج جلد سوم منتظم ناصری تألیف صنیع الدوله محمد حسن
وزیر انطباعات

سنه ۱۲۰۳ هجری مطابق ۱۷۸۸ مسیحی

هم در این سال اول شهر ... ایران ... بروز و ظهور گردید. یعنی حضرت ... در ...
... (خاقان جنت‌آشیان شهنشاه) را پنج پسر والاگهر ...
فرزند اول نواب محمدعلی میرزا که از بطن گرجیه ... تولد شده
در شب هشتم ماه ربیع الثانی. دوم نواب محمدقلی میرزا (در ۳) شهر رمضان
تولد شده، از بطن جده محمدخان قاجار ... قاجار ...
سوم نواب محمدولی میرزا که روز عید شوال از بطن ... متولد شده
تولد شده. چهارم حضرت نایب السلطنه عباس میرزا که روز چهارشنبه چهارم
ذیحجه از بطن جده مخدره ... فتحعلی خان دولو قاجار تولد گردیده ...
را از پس ... پنجم نواب حسینعلی میرزا که در روز
عید اضحی از بطن جده محمدحسن خان ... حاکم ... متولد گردیده.
... پنج شاهزاده آزاده ... که ... داده بود

که در آنجا به تصرف رفته‌اند حضرت شهریار کامکار آنانچه باید

ماجرا از اطلاع این شاهزادگان سعادت نهاد را به آگاهی صحیح

دلگیر و دلگردیده. یک نفر در دارالخلافه تهران است به ظل‌السلطان بود

فرمود که ایران شاهزاده ایران هیچ بر برادر مسعود را به خود قبول

فرمودند و اینها نواب عباس میرزا و نواب محمد علی میرزا و نواب

حسینعلی میرزا بودند که در سایه اعلی سر ایشان را محکم کرده خاص آورده بودند

دادگاهان باختصاص سپرده و به رعیت داشتن ایشان را خاصه دیگر را

مشغول تربیت ساخته.

دیگر مکاره بسیار. نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله منوچهرخان از سرحد عراق و فارس

با نواب شاهزاده شجاع‌السلطنه دفعه یافتن.

چون فارس و کرمان و یزد در حوالی یکدیگر در تصرف نواب فرمانفرمای

حسینعلی میرزا و ذریت دولت برقرار بود و شجاع‌السلطنه نیز تابع

و حوالی عتبات موصوف والی الدوله نیز در عراق ساکن و نواب

سیف‌الدوله در اصفهان مسکن گرفت. مردم ایران را بر دست پادشاه و یک

وزیر ... دولت ذریت و ... لهذا در ساعات این می‌گردید

بودند و خبر انتظام الدوله در رفتن نواب شجاع‌السلطنه با اصفهان با آنکه

واهمه کرد به حب ... تا آنجا که تا ورود حضرت خاقان سعید

شاه محمد شاه ... حکومت یک حکومت والا ... محض اظهار شاهزاد

گان خیال ... که ... ورود ... سعید

حضرت فارسی در دارالخلافه ... خواهد ... دیگر اگر ... خواهد

که این ملازمت را طریق ... میان دو برادر دو خواهند

گذاشت و کار به مجادله خواهد رسید اما کار ... از آن روز حضرت

شهریار ... فارس و عراق را ... همه ... و از

عراق ... شجاع‌السلطنه والی الدوله و

... شجاع را با اصفهان ... لهذا

نواب امیرزاده فیروز میرزا را با معتمدالدوله منوچهرخان گرجی

و اورا محمدخان قاجار دوالو خالوزاده نواب نایب السلطنه بود و
مستر لزری انگلیس و بشیل صاحب و جمعی از ارفاحب تیفنان انگلیس
و جمعی از سرتیپان و سرهنگان و سرکردگان افواج قشون و بنیز
نیت بر او شد نظام و غیره و جمعی عراده توپ با اتفاق محمدعلی خان
سرتیپ ماکوئی و جعفر سلطان سرتیپ قراچه داغی و رضا سلطان
سرتیپ ماکو، و منصورخان قراهائی و سلیم خان چگنی و سایر سرکردگان
امورات قوی امور خود و جانب سرکار ... همراهی وی
نواب حشمت الدوله که در مجلس خاص نمودم با عزت و احترام بود
با محمد طاهرخان قرقی از راه عراق روانه ... واین
امر اراده شد. احمد داخل اصفهان گردیده از راه اردستان
گذشته ... از حد عراق و ... و ... از آن ارادت
تا کنه و تجمل این نواب شاهزاده شجاع السلطنه با شهر آورده و
بماده شهر ... امورات و جمعی از امیرزادگان عالی و جمعی عراده
توپ را. اصفهان ... گرچه ... چون به شوالمسان
رسید معلوم شد که ... از جانب حضرت اقدس پادشاهی ... داری
لزری صاحب انگلیس با اصفهان آمد و اراده حرکت کرده ...
تسخیر ... توپ و ... و افواج ... از ... و ... و
افشار ... حرکت ... سرها. و مسعود ... اند ...
... شاهزادگان کرام سلطان ... و عز نواب شجاع السلطنه

قصد کرد که از راه جرقویه عبور کرده خود را به اصفهان برساند و ...
است. از دریا کنار فهمیده چون از ... جزئی جاره ...
نظام عبور نمیتوانند و بهانه از قضیه نواب شجاع السلطنه اهالی اردوی
لزری صاحب را اطلاع داده لهذا علی القباح راه بر بسته و اقدام
به شارع کرده نخست نواب شاهزاده شجاع السلطنه حرکت را ابتدا
نموده رجحی حمل بر کف گرچه نصف از آن بر او جست و اشجاع ...
که این مصراع ... خوانده بجز بر سالار لشکر مباد ... دو از
روح ... که کرده و سوار و پیاده ... خونها دسته ... گلوله
توپ توپچیان انگلیس را عراده توپ ... صرف کرده
گمنی سنگین برده به فراب ... رازله در دکان ... روی داده
توپ ... عراده ... مستر لزری انگلیس به توپ
انگلی ... و ... موافقت کرده ... ان توپ
صف ... شاهزاده شجاع السلطنه ...
... پیاده. و سوار در ... گشته ... توکاه از بوده
توپچیان ... کار ... انگلیس را با توپچیان ... پارسه
... دراین ... شاهزاده ... آمده و چه ... از اجتماع
... و ... نشد ... و ... نجات و جنگ
... از راه ... دوشت ... افغان
و دختران ... و ... توپ را در دنبال

اذان گفتند. مجال درنگ ندادند تا کوچستان رسیدند. شهر از جمعیت
و کثرت خود را بشیراز رسانیدند و شرح قضیه را از لحن شکایت آمیز ا
ستدعا دراز دادند. حقوق در اتحاد و حوف در رفع در مطلوب الکار
واجب غیر قابل انکار است که دانای دولت نواب شاهزاده معظم
فرمانفرمای فارس بودند بر این کار مختلف الرای شدند و هر یک
جداگانه سخنی داشتند و آقا حاجی فارس نژاد ، نواب شاهزاده
فرمانفرما دول ، مادون دولت ، [illegible] بود و گمان نفی چنین
حرف که امیرزاده [illegible] را و [illegible] رکاب و الا [illegible]
[illegible] گذشته ده روز [illegible] عراق و [illegible] ناصرالدوله
(بقیه در صفحه [illegible] دیگر)

جمعه نهم روضة الصفای ناصری حوادث شیراز در جلوس شاهان

اطراف [illegible] که هر یک [illegible] وجود شاهزادگان در ایران بود
اختلاف [illegible] گذشت [illegible] سودائی در راه نواب شاهزاده
فرمانفرما [illegible] محمد کاظم خان شیرازی را بشیراز فرستاده محمدخان
[illegible] چند [illegible] قصه [illegible]) اگر [illegible] اجلاف
خلایق [illegible] نامی [illegible] والا [illegible] و چون
[illegible] استقبال [illegible] رفته بود [illegible] فرمانفرما را
[illegible] که [illegible] چون [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] و تجمع [illegible] امروز [illegible]

[illegible] و [illegible] حکمی است [illegible] طول [illegible] کتاب فرمانفرما دارد
[illegible] و در عمارت [illegible] کاخ [illegible] که [illegible]
[illegible] عدم [illegible] را [illegible] که [illegible] بزرگ
خواسته [illegible] واقعه [illegible] همگی [illegible] که [illegible] است [illegible] گشته [illegible]
اطاعت کرده چون [illegible] این [illegible] فرمانفرما می گفته
[illegible] وقت [illegible] شده و در [illegible] خطاب [illegible] و
[illegible] شده [illegible] الله خان [illegible] در [illegible]
کاخ [illegible] بودم و این [illegible] را [illegible] دانم [illegible] فرمانفرما
پاسخ داد که [illegible] خطاب [illegible] و [illegible] داشته ام اکنون
نیز همان است [illegible] شاه [illegible] از [illegible] روز ۲۷
مع العصر [illegible] را رخصت داده [illegible] بدارالخلافه [illegible] بود
[illegible] نواب [illegible] السلطنه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] برآراسته تا خبر رسید
که نواب ظل السلطان در دارالخلافه جلوس کرده [illegible] السلطنه
[illegible] کرد که [illegible] است که تا [illegible] از ظل السلطان و [illegible]
داعیه [illegible] فرمانفرما [illegible] دولت

و حال دیگر پس از همه الیق شاهزادگان عراق نیز با سرور شاده
و بعض نیز خود از هند بر الفضه بر سلطنت وقت آلات زبانه
کرده و سکه زده و خطبه خوانده و حضرت فرمانفرما شاهزادگان
امیری لشکر را نه و سخنی در ضمن مناصب ارباب
منصب نیز تغییر و تبدیل رفت نواب رضاء منبر ثمرات ای
هیبت الدوله را که در تبریز بود نیز در کشیدن همی بود نوبان
فرا ملحق داشته و هکذا نقابات سابقه را کی بـ
بمولوی تمایل سابقه بهرکی منصب تازه داده شد از جمله نواب آن
ملک را که در این اوقات صندوقه از حسنی و منصب
احتساب شیراز نیز منصوب بود کلانتر و منصب
ملک الشعرایی و قصیده خوانان در سلام عام اختصاص داده
القصه چنین برای فتح درگذشته تا از کرده به ظهور آن
و عهد روزه از جانب امین الدوله نوشته بود آن را روانشوئی
با فته از پر سینه و نواب شجاع السلطنه را تحرک از شیراز
به جنوب ترغیب همی کرد و وزارت تبه و کوکب بوده.

بقیه ذکر حکایه سپاه نواب فریدون زاده ......

به بهانه های زیادتر دل شاهزادگان را با خود گرم ساخته موقوف
امید تعرفهٔ مرحمت و مراعات همی داد شاهزاده بعظم فرمانروا را مجبور شکستن
چاره کرد زیرا که سپاه اداره بهم خورده و ارکان سپه نیز
نظمی نمود و حرکت از شیراز را با اشیر عیال و اولاد در حیز امکان
دفاع نمی دید روزی رستگار نواب شجاع السلطنه از تنگ
برسید که در صحرا قائمی وقفه داشتم که در حالت حرکت مرحوم
فرمودن شتن روز دیگر کار را قوت خواهد گرفت معتمد الدوله
با با است و معلوم افتاد که لشکر سبقت های سلطنت امیر
معتمد الدوله نوکر جان گرده و دوران سپاه را با به
مرتبه اعتدال و نوبت قال حد تعدد نمود و از خدمت
و تمکین اعراض عامل شد و تلک تقدیر العزیز الحکیم.

ذکر ورود خود حضرت پادشاه . ملک ها . در رکاب شاهزاده
فیروز میرزا نصرت الدوله از دم ارگ . و یک دو گروهی شاهزادگان
سه هزار نوکر . قراولان و شجاع السلطنه در رکاب ایشان همراه
وارد بهشت و انجام این کار

چون ایام اعتدال زمستان و استمرار نزول برف و باران بود سپاهیان
اردوگاه در زحمت زیاد گذشت شب و روز به راحتی کار .
از دفع سنگ الله اکبر محمود دارانه غالب . چاکران دربار حضرت والا
فرمانفرما بعقوب و مرحوم حقوق کوشیده . با استقبال رفته
نواب شاهزاده . فیروز میرزا و نصرت الدوله و جماعتی ارادت را
وارد … . در باغ فرمانفرما که در دفع تهران است نزول
گزیدند و محترمانه پذیرفتند با تشریفات شاهزادگان وارد
تهران شده . … و برادران ایشان … کرده و تقریر
که فردا نواب شاهزاده فیروز میرزا و نصرت الدوله وارد شده
و سایر شاهزادگان ملاقات نمایند و تبریک ایران و حق را
منظور نمایند … در ایران بیش … اهل حرم
مخصوص شده . لذا ارگ بیرون آمد . … اطراف
واقف شده رفته ملتجی شدند و ارامنه حرکت شهر …

راه . تفنگ و حبس شده . از باب ارک بیرون که اردو را . غارت
این غوغا شد و در آن شب که بعد الفتح امواج قاجار : شهر
وارد شده . احدی از سرباران و صاحب منصبان نواب
والا … اطراف ارگ … نوبه . اردوی کشیک حمله گرفته
برای خود رفته و … شده … رفت . … ورود
سرباران … نواب شاهزاده . … الا له
و … میرزا و … میرزا . ایشان … کلاه …
شاه . … را . قرار گرفته و … گرسنه
… شاهزاده . فیروز و نصرت الدوله … میرزا ابوالقاسم همدانی و
صاحب منصبان نظام مظفری تمام در رسیده و جمیع ارکان خارجه
و موافقت ایشان . چون … مرحوم … شاهزادگان
… داشته … اصفهان وارد تهران شده …
… اطراف ارگ … ارک … کردند و
… که … احتیاط … تهران … میدان و ارک
فرونشسته نواب … شاهزاده . و همراهان سابق الذکر
بجا … داخل ارک کردند . نواب … قره‌نوکر … لاری
نشسته و شجاع السلطنه در … نشسته … فریدون
حضور داشته نواب شاهزاده فیروز میرزا اعظم … کرده

نصف شب وقت را بیهوده مشغول گردیده تا ارای نظام قطع
فاتح ارک را تمام کرده ۱۰ نفر را و سعدالدوله بیرون آمده قراول
بر ابواب ارک نهاده و نظم و نسق ارک را سپرده همان
و ایشان مشغول بودند و نزول و کشتن آنان پرداخته و روز
ورود امیرزاده فرود آمد و بست. اردوی کمان ورود به نیز از همه
در هر جا تمام بوده سعدالدوله که در بین معنی بارک مراکز گرفته و
میرزا ابوالقاسم تهرانی را هم زود کرم خانی نزد تحریم
شاه ایلخان و کهنه ... بدعادت ها هم اتا بیشتر
و بزرگ بدعادت بدنامی ساکن شده و میرزا محمد خان
قاجار دولو خلف الصدق جناب امیرخان سردار
نیز رفقا به پایه الان به نزول رسید. درست همان آن
ورود نواب فرمانفرما و شعاع السلطنه را از ارک بیرون
آورده بهشت به حضور ... سرکشی و اوضاع داده بابک
فوج سرباز و جمعی سوار و شش عراده توپ به دارالخلافه
کرده مع الخادع که از طرف مهدی میرزا ابوالقاسم تهرانی رقم
قصه فرو گفت و این بیت از قصیده. تو نتیه لا تنعی فروخواه

بیت: یک قدم را از تارک برداشته تاج
یک قدم را هم از برگشته برجبین
مع القصه نواب فرمانفرما و شعاع السلطنه را با جمعی دو دسته
کشیک خانه طهران حرکت داده و شبانه به طهران حمله رفته
تا ساعت ... گرد یک منزلی طهران رسیده از عادت معمول عمده
که در دارالخلافه طهران بودند شعاع السلطنه را بود جناب
قائم مقام از ورود او بطهران اندیشه نموده متوهم گردیده
بی اذن شاه. خود محمدباقرخان بیگلربیگی قاجار را
به تعقیب روانه کرده در راه نواب والا شعاع السلطنه را دیده
او را مراجعت ... برگشته و نواب ... آن منش از
فاتح شهر ... که در جوار باغ لاله زار قرب به ارگ
در دروازه ... نزول داده و سخطی برگزیده
... و نواب ... میرزا فرمانفرمای قاجار را از
دروازه دولت ... آورده. ... خزینه ...
بخشیده حاجی میرزا حسن ... که از طهران
نواب فرمانفرما ... حاجی آقا ... خواهد ...

لدی کران دو عرش همبونده عمن درنشاه. برای ورود در
گرجستان و در ضمن دو پای عام لدری ششم ماه تمام، ثبت است
فوریه بدر ربیع الاول هزار زمین ملک وفات یافت
و بانیانه آصف شرافت نظم: فغان زین سرکار گردون گشت
که یار ابیر بردد کاه و گشت. و اعی نیرو خستگی مهر
که افرشیه روزش بحر سال زاده منصور در همه برادرگان
ایران بود. وجوان دگرست چشم و دل تیز دور
هست سی سال به کمال راحت و عزت در پارس
شهرت کرد و فرمان زشاب لعلش دراب و فراغ
و رفاه بهمه راند و الصدق ستوده. داشت مدت عمر
شاکریش هشت و نه سال بود و یکی پسر نیز اولاد ذکور
و انات. از آن منصور معروف و مشهور اول نواب
امیرزاده رضا میرزای ... الا، لیره بر گرد واله اینش
نواب ... جنبه تحریر محمد سلطان خان ... گیتی
ارومی بود وارث را احق و اکرم و اکمل اولاد ذکور

شاهزاده بعضی بوده. ونیز مؤلف سالها بعد نیش هرجا
و گرانه و گلستان نوده ام و بعد از رهایی از شیراز به ولایات
انگلیس رفته و عراق عرب تازه و تبریز و کرمانشاه سکنی گرفته
بودم. آنها اتفاق برا واله ایش تا زمانی و همیشه دوست خان
تلنگی سری بوده. تسم نواب امیرزاده. به جمع مرزاتی وال
کو هگیلویه و سیاهان والله بی گرچه بوده، و سالها در آن
سامان دیلت بوده. جنبه تحریر شاهزاده. مرحوم
دولت، با ذکاوت داشته. شاهان نواب لطفعلی میرزا
برادر کهتر اتفاق برادرست که حکومت شولستان
داشته و در خط شکسته خوش ربایی و با شجر و سبق
حمیده است. پنجم نواب حسام الدوله تیمور میرزا برادر
کهتر ... الا، له و در فردوست. و اخلاق و فکر ... و نواله
و صلوات به لطیفات. ششم نواب برج میرزا
برادر اوسط نواب والیان امیرزاده، به کمال پاک
بخت. هفتم جنبه تحریر ظهیرالدوله ابر
بکر سلطان محمد قاسم خان بن اعتضاد الدوله

سلطانگان قاجار، قویونلو دهات ترکی و راشته. نهم نواب
جهانگیر میرزا. برادر امیرزاده محمد صادق خان کن رحوم
حسنیق خانت که والده وی دختر ارقیقه عم مرحوم
فرنیو بود. هشتم نواب … اکبر میرزا برادر اشرف والی
والا بود. نهم نواب کیخسرو میرزا والده وی جیبه امیر
کوچکخان کرد زعفرانلو امیر خراسان بوده و برادر اکبر سبع
الوردی خان میرزا سالار … بود. امیرزاده. پس
مهران وحشی واسوده. … دهم نواب اسکندر میرزا
برادر حلبی و … واب … الله رکنود … ارشد
یازدهم نواب محمد میرزا کهتر برادر اش دوازدهم
نواب … میرزا برادر ا، تبع میرزا سیزدهم نواب … میرزا
والده وی … برادرست … [illegible]
چهاردهم … میرزا … پانزدهم … میرزا … [illegible]
ایرج میرزا … [illegible]
معصوم …

مقاله ادوارد براون راجع به … الدوله
قرار است آقای مجوبی … را اطلاع دهند

درویش … تألیف دوستعلی خان معیرالممالک
تقرار مجله یغما ۶ ر. ۱۱۱ سال دهم

فرهاد … الدوله

شاهزاده … میرزا ملقب به … الدوله پسر … خان … بود که
او از فرزندان … بسیار رفت …
خواهر … دی دارای ۱۹ پسر و ۷ دختر بود … دیگر
… میرزا … داشت. …
… [illegible]
… [illegible]
… [illegible]
… [illegible]
… [illegible]
… [illegible]
… [illegible]

روزگار ستمگرانه. تیمور میرزا [illegible] درگذشت. زن اولش که عالم [illegible]
میرزا آزاد بود دختر عموی خود نواب [illegible] را به زنی گرفته و وی
فرزند حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه و [illegible] در جهت همراهی
پدران به کار رفت. [illegible] برای [illegible] نشود
[illegible] آمده بود. در آن عصر [illegible] خود [illegible] که
شکوه و جلال [illegible] بیرون زده [illegible]
بیرون [illegible] الگو [illegible] و [illegible] او را [illegible]
پس برگرفت. در طول [illegible] تیمور میرزا از [illegible]
دوستان [illegible] بیرون همچنان [illegible] برای
[illegible] اوان [illegible] دوباره [illegible] می‌نشست. با [illegible]
همت [illegible] و [illegible] فراوان داشت [illegible]
[illegible] خود و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] به صحرا رفت. [illegible]
[illegible] [illegible] و کارت [illegible]
محل داشت. [illegible] که [illegible]
واقع بود [illegible] که [illegible] داشت
[illegible] [illegible] [illegible] ارتقای [illegible] [illegible]

چند [illegible] [illegible] بود
[illegible] تیمور میرزا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] برای [illegible] را [illegible] او [illegible] خود [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] [illegible] [illegible]
یکی از [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] انگلیسی [illegible]
به [illegible] [illegible] [illegible] کتاب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible]
دفتر [illegible] را [illegible] شرح حال تیمور میرزا [illegible]
[illegible] که [illegible] انگلیسی [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] آنرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].
تیمور میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]. [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]. [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] تمام گروهی از [illegible] [illegible]. [illegible].
[illegible] [illegible] تیمور میرزا را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قرار گرفت و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اهالی شهر و [illegible] نیز [illegible] خود و دیگران

[illegible] گفت. [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] شهر [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شتفاری [illegible]

[illegible]

که [illegible] پرواز [illegible]

[illegible] دارد. [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

۱۵۰